

هدائتی


سرود

۲/۹۰

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۱۵۷۰

شماره ثبت ۱۲۸۹۱۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب: <i>ترویج خط کوفی (نسخه) + فنون جغرافیه</i>		
مؤلف:	<i>فرست حسن شیرازی</i>	شماره ثبت کتاب
موضوع:		۲۸۹۱۴
شماره اختصاصی (از کتب اهدائی: غلامحسین سرود)		

چاپی	اهدائی
۱۵۷۰	سرود

۱
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۶/۹۰

کتابخانه خصوصی
غلامحسین - سرود

۱۵۷

ت ۱۲۹۱۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۸۹۱۴

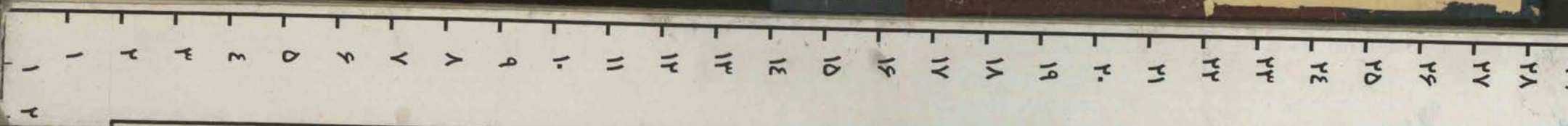
کتاب: شرح خط آری (مینی) + تصدیق جغرافیا هندو

مؤلف: فوست حسن شیرازی

موضوع:

شماره اختصاصی (از کتب اهدائی: غلامحسین سرود)

چاپی	اهدائی
۱۵۷	سرود





بسم الله تعالی

این مجلد محتوی برد و کتاب است

(۱) در نحو و صرف خط آریا (ایرین) معروف بخط

میخکی که در اکنه عیدیه قدیمه نقش بر سنگ است

(۲) مختصر جغرافی هندوستان طرزی تازه بطریق

سؤال و جواب

از تالیفات خردمند فرزانه و فیلسوف یگان

جناب مستطاب نصیرالدین میرزا آقا

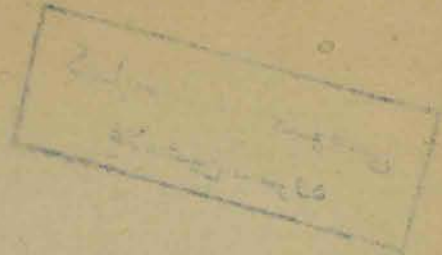
فرصت حسینی شیرازی

ادام الله تعالی ایام حیات و برکات

در بندر معسوره بمبئی در مطبع سپهر مطبع ناصر

صورت انطباع پذیرفت در شهر محرم الحرام سن

یکهزار و صد و پست و دو



بسم الله الرحمن الرحيم

پس از ستایش گنای جهان و درود بر روان پیغمبر
آخر الزمان گوید اقل احقر و لاشی اقر فرصت حسنی
شیرازی این بخت غفرلما که در این اوان که عبارتست
از سنه یک هزار و سیصد و پست و دو و هجری و مطابق است
با سنه یک هزار و نهصد و چهار سی و سی در بندر ابوشهر این سال
را که در صرف و نحو خطی مخفی است نکاشتم و بیاد کارش گذاشتم

سبب تالیف

از شیراز علین طبراز که مولد و موطن من بنده است حرکت
نمودم بعزم هندوستان برای طبع دو سه کتاب از مؤلفات
خود زمانیکه دار و بندر مذکور شدم زمام اختیار بنده
بجفا قدر بندگان جناب جلالتماب اجل اکرم آقای ضیاء

سالار معظم امیر تومان بود

لدی الورد یکی را باحوال پرسیم مقرر نمود و بجز نورخوش
دعوت فرمود چندان شفقت و مرحمت که شیوه مرضیه بزرگ
نسبت بخردان دیدم که نهایت نخل کردیم با اینکه تائوت
بجضور مبارکش تشریف نخبته بودم

(دلی) سابقا که ریاست قشون آذربایجان را داشتند وقتی
بناسبتی دستخطی انجم نطق از جانب سنی بجواب نشان رسید
و سرافرازی بخش بنده کین کردید

نظر باینکه عم کا کارش حضرت مستطاب اشرف آقای
نظام السلطنه امام الله تعالی ایاام حیاته پیش از این سخن
در فرمانفرمانی مملکت فارس همواره مورد عنایت میفرمود
پنچین پدر بزرگوارش مرحوم برهان الدوله روح الله و روح

در آن ایالت همه اظهار محبت نمود اینک معظم الیه تاسی پدرو
 عم خود خسته که در این چند روز تو قفتم بتفقدات متوالیه و توجها
 عالیه نواخته

همچنین از پیشکار با اقدار دل آگاه دو تنخواه بصیر روشن
 ضمیرش یعنی جناب میرزا خلیل الله معز الممالک صانه الله
 تعالی عن الممالک اشفاق شایان و الطاف نمایان که
 از صفات حمیده ایشانست دیدم

اظهار بما ذکر از باب و اما بنعمه ربک فمدت بود
 و الا ساحت جلال این سالار مبر الزان است که کسی او را
 وصف نماید یا حضرتش را مدح سراید

چنانچه با اول ملاقاتش یافته بحقیقت دانستم که از چاکلو
 اشخاص عرفان آب صدرشین معرض است و از تعلق

مردمان ظرافت آداب مدحت آئین معترض سخن کم میراید
 و چون سراید نیکو و متین فسر باید ساده کوی و ساده نوی
 را دوست میدارد اخلاق و اغراق کلام را منع مینماید

(اعراض)

این فقره تقریب سه سال بود که مطلقاً شعری سروده
 و اصلایمی نگفته بودم که اهمیت دیگر خیالات عالیه و اشرفیت
 کمالات متعالیه را بیشتر دیده ام (ویره) که در این اوان
 از فصیح افعال و اعمال جماعتی تشاعر بازا شعر و شاعری
 کاسد و متاع سخن سرانی فاسد گردیده (بهر حال) در آن مجلس
 صحبت از شعر در میان آمد بترجمی بستم ظریفی صاحب طبع
 پستی از خود خواند بجهت مقابله حرف نون و طلب جواب نمود
 از آنجا که اهل سخن را طبعی است فضول جواب را بقصیده که مثل

بر پنج راه سفر است در عرض یک شب ارتجال بدون روتیه
قرار دادم و فردا صبح بهمان راه باستان ملک پاسبان
سالار معظم ارمغان فرستادم (این است)

سفر کزیده ام و دور گشته ام ز وطن	که در وطن همه بر بنجم نصیب بودم
چو اختیار نبودی مرا بجم کف قضا	با ضطرار رضا گشته ام تبرک وطن
بلک فارس مرا قدر انقدر کا هید	که پر کاهای قوم نبود مستحسن
متاع فضل و هنر بود آنچه آن از آن	که هیچکس نخزید از نش پیک از آن
بویزه آنکه هنر از تم چنان خیزد	که گوهر از تک بحر و زراز دل معدن
اگرچه صیبت کمال ز قاف تا قاف است	بود چو عقاد در کج عمر ستم کن
سخن سرائی دیگر هست و اهل فضل که	سخن سرائی فاضل اگر که خواهی من
نمیشود ز سخن قدر اهل فضل فرون	ز فضل میشود افزوده قدر اهل سخن
سخن سرائی باغی است کاندران باید	سخن سریان همچون هزار دستان

در این حدیقه کنون بر بجا صحیح است
دل ز صحبت زاغ و ز غن تنگ آید
عنان صبر و سکون شد ز دست برین

نصیب زاغ همی شنوی و باکت غن	چنانکه بدم غم گشتم و قرین خزن
زدم بغزم سفر زود گوهر بر تو کن	بلاکت میشود از هول بود اهرمین
نغوذ باشد زین راه پزخاره و خا	چه خار موزه شکاف چه خار پاره کن
یکت از ممالک آن دشت از زین است	هزار مار قوی ریزه سربن ازین
ز بعد آن کتل پیر زن که از سختی	نه طفل جان برد از دست او نه مرد
پس بود کتل دختر آنکه مرد زیم	بکام کام رود چون زنان استن
به تنگ ترکان رستم قند ز پای چنگ	بچاه ترکان قناد و شد ز پای شرن
کابج و کتلتش بشکرد دل پهلوی	مد ارج و قلش بشکند سر و گردن
چنان ز رنج مو غصبه بسته راه کله	که نایب تو انم نمود یا شیون
ببینخاش فرامرز را قند چو کله	شود دلاک چو در کام از دها حسن

بین طریق گذشتم ازین ممالک صعب که تا رسیدم بر استان میرزمن

خدایگان ملک پاسبان مهین سالار

که خوانده است معظم شمش بر سر دین

چند روز متوقف این بندر بودم و منتظر آمدن جہاز برای

رفتن بہندوستان روز سیم ورود من بندہ را فرمود

مختصری از خطوط مسیحی کہ بر اجار آثار قدیمہ و ابنیہ عتیمیہ منقولہ

است در کتاب آثار عجم مؤلف خود نوشتہ چنانچہ ممکن باشد

رسالہ اکل از ان تالیف ناما

عرض نمودم بی آنچه در کتاب آثار عجم مذکور مسطور است مختصر

است و از اختصار گذشتہ بمجملاتی چند در آن است کہ پس از

طبع و نشر آن کتاب معلوم شد یعنی نزد (دکتر من) المانی

(کہ شرح حالش باید) تکمیل ان پرداختم اگرچہ زمانش خیلی

قلیل بود ولی بکلم مالاید رک کلمہ لایترک کلمہ پارہ از اصطلاح

آن آموختم از روی بہجتہ و مسرت فرمود باید ہمین جا تالیفی

درین مقولہ بنامی بطوری کہ دست اطباء را از دامان کلانش

دور داری و پای ایجاز را در میان آری از سخنان مستخرج

مقفای مضاف بیکدیگر احسن از کنی عبارات را صاف

و سادہ نویسی انکاه کسی را متکفل طبع آن فرمود کہ پس از

اتمام مدار الطبعش برد و بانطباعش رسیدگی کند

چون تکرار یک نحوہ از سوراخ دیدہ انکشت قبول بر

دیدہ ہشتم و این رسالہ را در مدت چهار روز نوشتہ

تقدیم حضور مبارکش نمودم و از بندگان خضرش اعطای دیدہ

و تحسین شنودم (با بجلہ) نظر باینکہ حقوق ارکان دولت اعیان

ملت را رعایا و برایا ہموارہ باید منظور دارند از این بگذرا

که دیده و شنیده را مشهود میدارم (باز میگویم)
 این اظهارنه برای اعلای شئون و بزرگوارسی ان وجود
 مقدس است چو که حضرت حق جل و علا که جاعل اشیا است
 و فاعل ما شاد و یاشاد رجال مملکت را سبب آتش
 اهل حسب و نسب قرار داده و اسباب آتش صاحبان
 فضل و ادب پس چنین کس بوظیفه خود رفتار و بتکلیف
 خویش عمل نموده است

و کذا این اشعارنه برای افتخار خود بنده است چرا که فقیر را
 هر کس شناسا آمده دانسته که هرگز نه کسی را برای صلح
 سروده ام و نه بجایزه آتش وصفی نموده ام کفی بالله میدا
 پس این اظهار و اشعار برای این است که اجله دولت و اغره
 مملکت صاحب اختیاران کشور مالک رقابان شکرگر

رایات معدلت و فرمانفرمائی برافراخته و ممالک را مطح
 اشعه انوار جلال ساخته اند بشنوند و بیستند پس بین
 کونه خصائل افتقا جویند و باین مراسم اقتدار نمایند
 (با جمله) بر حسب امر مطاعش این کلمات را ساده نوشتم
 چنانکه دیدی و از وصفایش در گذشته چنانکه نشنیدی
اکنون عنان شبرنگ قلم را میدان مقصود منغطف میسایم
 و از خدا مدیخواهیم که در این شب جزیره با عدم اسباب
 تألیف و ادوات تصنیف چیزی بنویسیم که فاتیح ابواب
 کوز این رموز بر آن خرده نگیرند و عیب جوئی ننمایند طوری که
 آید که مطح انظار اهل دانش و موقع ابصار صاحبان
 بنیش باشد افوض امری الی الله

تعالی

بنام یکتا خدای مهربان

مقدمه چند مطلب باید گفته شود برای تشویق ذهن شما و برای اینکه مستعد شوید در آموختن خطوط مسخ

نیکویم از این رساله ما شما در خواندن تمام خطوط مسخ کامل می شوید و مسلط میگردید بر آنها یعنی چنان آن خطوط را میخوانید که خط نیست علق خودتان را و نیکویم از این تالیف منطبق میگردید و در کلمات خطوط مسخ داد فصاحت و بلاغت را امید مید

ولکن میتوانم عرض کرد اگر بدقت نظری در این رساله مابفرمایید باز نظری در ثانی همچنین در ثالث و مطالبش را مرکز ذهن نماید و صورت حروف را همیشه در نظر داشته باشد هر کجا بر اجزاء این خطوط بینند از خواندنش بی بهره و صرف نخواهید بود (بقول عوام) کور سواد می بخورید رسانید

حالا مطالب مقدمه را میگویم

بدانکه خطوط مسخ را از آن جهت میگویند که اجزاء آن تمام شکل میخ است (چنانکه مشاهده میکنی) و این اسم از جمله مستحبات مردم است که در این از منته بزبان جاری است و الا این خط آریا (ایرن) میباشد که در سرانهای تحت جمشید (پرسی پلوس) فارس و بیستون کرمانشاهان و غیره لکت بر اجزاء منقور است

دیگر میخواهیم بدانیم که این خط را از کجا یافته و چگونه خوانند اگر چه در کتاب آثار عجم که بطبع رسیده شرحی درین خصوص مفصل نوشته ام ناچار در این رساله هم مختصری از آن بیان خواهم نمود

نوشته ام مقدمه که بسیاری از زبانهاست که بمنزله اولادند

یک زبانی را که بشاید پدراست (یا اینکه) مثل شاخه‌هایی هستند
که از تنه و کنده درختی روینده باشند

و گفته‌ام که غیر از زبان چینی و سریانی و عبری و عربی دیگر زبانه‌ها
در اصل یکی بوده اند (نیز گفته‌ام) بواسطه متفرق شدن اهل

یک زبان با کلمه‌های مختلفه در لهجه و لغاتشان تغییر بهم رسیده
و زبانه‌ها مختلف شده (این مطلب تفصیلی دارد و در آن کتاب

مشر و حائوشته‌ام رجوع آن نمایند) دلیل بر اینکه اکثر
زبانها در اصل یکی بوده باز نگاشته‌ام که در لغات آنها لابد

بآب‌الاشترک است و بعضی حروف (مثال زده‌ام) مثلاً
کلمه (پدر) در انگلیسی (فدر) است و زبان لاتین (پتر)

و سانسکریت (پتری) و بینگالی (پیتیر) و بکذا امثالها
دیگر زده‌ام اینجا همین قدر کافی است

ماحصل میخوابیم بگویم در خطوط آریا (میخی) اکثر لغاتی که

در اسناد مختلفه حالیه است یافت می‌شود خاصه در سانسکریت
که قدیمی تر زبانی است که باقی مانده

وقتی از اوقات در سیوند (نام دهی است)

که تخت جمشید (پرسی لمپس) نزدیک است فرود آمدیم
بخیال افنادم که بسا از لغات تخت جمشیدی در میان آنها

(یعنی سیوندیها) هنوز باشد نظر بهمسایکی و قرب و جوار
آباد و اجدادشان بسا کینین تخت جمشید

(همین طور بود که خیال کرده بودم) لغاتی در زبان ایشان
دیدم که خیلی نزدیک است با لغات منقوشه بر اجاراز

خط میخی
مطلب دیگر که میخوابیم بیان کنیم خط میخی را چه طور

توانش بخوانند و چگونه بدان پی بردند (اگر چه در آثار عجم این را
 نگاشته ام) در سنه یک هزار و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 حکیمی مسی بسپیکل (SPIEGEL) از اهل جرمن
 یاب شد که خطی سخن را بتواند بخواند همت نموده از ملک خویش
 برخاسته چندین سال با طرف و انکاف کردش کرد
 تفصیل زحمت وی را کتابی باید جداگانه که این مختصر را بخشای
 نیست (بر بسیل اجمال گوئیم) بسیار از کتب قدیمه را جمع نمود
 و از هر طایفه که از زبانهای قدیم اطلاع داشت کسب لغات
 کرد و زبان سنسکریت را که کفتم قدیمی تر زبانهاست
 فرا گرفت بلغات پارسی و پهلوی و زنده و پازند
 نیز دست یافت و هر زبانی را که بازبان آریا
 نزدیک بود و برادر بود تحصیل کرد در این پن او را قی چند

از پوست

از پوست کهنه بمندرس که بر روی آنها خط (اریا) میخ
 نوشته بودند و بجز از آن بخط پهلوی ترجمه کرده بودند بد
 آمد با داد آن ترجمه خط پهلوی حروف تهجی خطی معنی را دریافت
 و بعد کاری السنه که بالسان آریا (ارین) برادر بودند مقدمات
 سپس مرکبات را فهمید فی الجمله قواعد صرف و نحو آنها را نیز
 ادراک نمود

پس از اسپیکل مذکور حکمای دیگر پیروی او را
 کردند رفته رفته تکمیل نمودند هر کدام که اشتباهی در خیالشان
 دست داده بود دیگری از روی اجتهاد رفع آن اشتباه
 را نموده منظنون خود را در تالیف خود ثبت و ضبط مینمود
 تاکنون بجای رسیده که بخوبی خوانده میشود
 دیگر از مطالبی که باید دانسته شود این است که در این

خط مجهولاتی باقی است که تا کنون برای احدی کشف نکرده
 مثل اینکه ما نمیدانیم اسم حروف تهجی خود را چه می گفته اند
 یا اسم بعضی از اشیا را که بکلی نامی از آن در کلماتش دیده
 نشده چه بوده (مثالی بزینم) آینه که در عربی مرآة است
 در کلمات آنها استعمال نشده ما هم نمیدانیم به آینه چه می گفته اند
 دلو که بفارسی دول گویند در الفاظش نیست مایه خبیریم
 که بزبان آنها چه بوده و قیس علی هذا

تتبعاً چندی قبل و پس از تالیف کتاب آثار عجم حکیم
 دانشمند و سیاحی بی مانند موسوم به دکتر من

(Dr. Mann) آلمانی بشیر از جنت نظر آرد که

تحصیل زبان سیوندی و کلانی عبدوی و فیلی بنامید
 با فقیر آشنا شده بعضی از لغات عرب را از بنده تشکیل می پرسید

از خط مسخ با خبر و کاملاً میدانست چند روزی بتکمیل آن خط نزد
 وی پرداخته و تا اندازه مجهولاتی را معلوم داشتیم
 اینک هر چه از آن حکیم دانشمند آموخته ام در اینجا
 مسینکارم بگونه تعالی

اگر چنانچه ملاحظه فرمایند که پاره از مطالب این رساله
 با آنچه در کتاب آثار عجم است تغایر دارد بر این دژه خرد

نگیرند و بحث نمایند مثل اینکه در اینجا نوشته ام حرف (ج)

سه نقطه و حرف (ق) ندارند و در این رساله خلاف آن

ظاهر شده که همسج نوشته ام هم ق و بگذارد مطالب

دیگر که فی الجمله تغایر است

البتة انسان کاہی بر خط میرود پیش از این از تصور معلوم

تقصیر کردم اکنون از کمال آن تکمیل نمودم همه کس میدانند

که از اینگونه اشتباهات برای همه خواهد بود چنانکه در کتاب
 (اسپیکل) که معروف باسم مصنف آن است و بزبان
 آلمانی نوشته شده دو قسم از الف و باء را مرقوم داشته که
 دیگران اشتباه کرده اند همچنین دیگری چسبیری دیگر یافته بر آنچه
 نوشته اند افزوده

اینها همه مقدمات بود حالا از اصل مقصود سخن می رانیم

و باشد التوفیق

بدانکه خط منقور بر اجاز مشهور بمسخر بر سه قسم است

(اول) بابلی که سابق ترین آن خطوط است

(دوم) استوری که پس از بابلی تشکیل یافته

(سوم) ایرانی که بعد از آن دو خط در آمده و این خطوط

سه گانه چندان فسق ندارند مگر فی الجمله در سیاق مختلفند

آقا دو قسم اول (یعنی بابلی و استوری) در بهستان (بستون)

اکثر هست همچنین در بابل و شوش دیده میشود

آقا قسم سیم در اکنه مذکوره یافت میشود و در تخت جمشید

(پرسی ملیس) همان ایرانی الا چند سطر بخط بابلی و استوری

دیده شده و این سوم باصطلاح ناسخ آن دو خط پیش میباشد

محل اعتنا خطی مسخر ایرانی است و مادر این رساله

همین خط را میسکاریم

بدان حروف خطی باصطلاح ابجدی یا ابجدی عددش

بیست و سه است (۲۳) ولی بعضی از حروف آن دو رقم

یا سه رقم است (مثلاً) میم سه رقم است و او سه رقم

خارج مجموعه دو رقم بنا بر تفصیلی که بعد از این مذکور شود

ترتیب حروف مذکوره را مانید اینم بچسب بود یعنی

چنانچه شما میگویند (ا) (ب) (ت) (ث) (ج) (ح) الی آخر بر
نحو ابجدی یا میفرمایند (ا) (ب) (ج) (د) (ه)

بر طریقه ابجدی

هرگز بر ما معلوم نگردیده که آنها حروف خود را بچه ترتیب
نگاه میداشته اند مگر اینکه یکی از خلفگان دهنه های آن
را از خواب مرکب بیدار نمایند و از او پرسش فرمایند (این هم که
امریت محال)

پنجین بر ما مجهول است اما حروف ایشان (مثلاً)
نمیدانیم آن حرفی که شما از حروف لب می دانید و صد

مخصوص دارد نهش را میم گذارده اید در حروف
تبعی خودتان ایشان حرف را که در حروف تبعی خود
دارند و همان صد را دارد چه نام گذارده بودند آیا هم

میکشد یا (ما) می نامیدند یا (مو) می خوانند یا (می)

استعمال میکردند با خبریم کسی را میخواهد از این دوازده
سفری بعد رفتن مردمان آن زمان را ملاقات کرد

و معلین آن زبان را پرسش نموده تا از اسم و مسمی و ترتیب
این حروف او آگاه سازند (گویا این هم ممتنع است)

میفرمایند پس چه باید کرد عرض میکنم همین قدر
که ما بفهمیم و بدانیم حروف کوره چه صدا می کرده و چه صوت
داشته ما را کافی است برای خواندن کلمات و دریافتن

مطالب ایشان

در کتاب آثار عجم نوشته ام علت اینکه بعضی از حروف میخفتند
رقم یاد و رقم است چیست

(اینجا هم اشارتی میکنم) میگویم رسم ایشان این بوده

که بعضی از حروف که مفتوح استعمال میشده بر قمی مخصوص ^{شوند}
 و همان حرف هرگاه مکسور بوده بصورتی دیگر می نگاشتنند
 همان حرف که مضموم واقع می شده بشکلی دیگر مرقوم ^{شده}
 (بنابر این تقریر که کردیم عدد حروف تهجی پست و سه
 کانه ایشان متجاوز از پنجاه است)

ایضا گفته ام که اگر کسی سؤال کند که چون برای
 حرکات سه کانه سه رقم حرف باید باشد (یعنی هر حرفی
 سه رقم باشد) پس چرا بعضی از حروف آنها دو رقم بیک
 رقم است از این گذشته برای سکون (حرف ساکن)
 چه رقم خواهد بود

جواب میگویم هر حرفی که دو رقم است (مثلاً مثل
 جیم بیک نقطه و جیم سه نقطه و کاف پاری آن رقمی که

که ازان فاقد شده مستعمل ایشان نبوده همچنین هر حرفی
 که یک رقم است مثل فاء و قاف و هاء دو حرکت دیگر دران
 مفقود و بدان دو حرکت استعمال نمیگردند

اما حرف ساکن همان (ف) و (ق) و (ه) میباشد
 که همیشه ساکن هستند در صورتی که بعد از آنها الف نباشد
 ولی اگر الف مفتوح بعد از آنها واقع شود خود مفتوح میشوند
 و اگر الف مکسور باشد مکسور میشوند و اگر الف مضموم باشد مضموم
 میگردند پس معلوم شد که فاء و قاف و هاء که الفی بعد از
 آنها نباشد ساکن استعمال میشوند

پس حروف ساکن پیدا کردیم

باز هم میگویم غیر از حروف مذکوره یعنی ف و ق و ه
 حروف دیگر که در اول کلمه واقع شوند و بعد از آنها الفی نباشد

ساکن میباشند

البته میفرمائی ابد ساکن محال است عرض میکنم محال
نیست عربها محال میدانند من خود میتوانم ابتدا

بساکن نسایم و این مطلب را در آثار عجم نیز گفته ام

ماحصل سخنان ما این شد که حروف مسمی بمخ

سیاری از آنها ساکن استعمال میشوند در صورتی که

بعد از آنها الفی در نیامده باشد که اگر الفی

در آمد متحرک خواهند بود بمقتضای آن الف

یعنی اگر الف مفتوح است مفتوح میشوند و اگر الف

مکسور است مکسور و اگر الف مضموم است مضموم میکنند

و گاهی هم بدون اینکه الف بعد از آنها در آید خود مفتوح

یا مکسور یا مضموم هستند بنا بر اختلاف اشکال سه گانه

که دارند

که دارند اما (فا) و (قاف) و (با) خصوصیتی

دارند که همیشه بدون الف ساکن اند و با الف متحرک

و نمی شود بدون این که الفی بعد از آنها باشد متحرک شوند

خوب بفهم

احکام حروف تجمی سخی را بر ترتیب ابجد خود مان میسکارم

و باید بدانی که وضع نوشتن خط ایشان از طرف یسار بوده

بسمت یمن یعنی شروع بنوشتن که مینمائی باید از سمت

دست چپ باشد

مثل خط انگلیسی و فرانسوی و نحوهما

از برای سهولت فهم شما جدولی رسم مینمائیم و در آن جدول

حروف مذکوره باقی ما مرتباً بر تریبی که خود فکر نمودیم مینویسیم

امید که درست بحافظه بسپارید

مضموم	مکسور	مفتوح	حروف
ا	ا	ا	ا
ب	ب	ب	ب
پ	پ	پ	پ
ت	ت	ت	ت
ث		ث	ث
ج	ج	ج	ج
چ	چ	چ	چ
خ		خ	خ
د	د	د	د
ذ	ذ	ذ	ذ
ز	ز	ز	ز

مضموم	مکسور	مفتوح	حروف
س	س	س	س
ش	ش	ش	ش
ف		ف	ف
ق		ق	ق
ک	ک	ک	ک
گ		گ	گ
م	م	م	م
ن	ن	ن	ن
و	و	و	و
ه		ه	ه
ی	ی	ی	ی
علامت فاصله	ـ		

چون حروف را شناسا آمدی و دانستی برای
 هر یک سه رقم یاد در رقم است تفصیلی که بیان نمودیم
سؤال ناکه اگر برای بعض حروف در مقام مفتوح
 بودن رقمی است و در حال مکسور بودن رقمی دیگر و در مضموم
 بودن رقمی دیگر پس چرایی بینم بعض از آنها مفتوح و
 مکسور و مضمومش بیک رقم اند مثل (ب) بار موحه
 و (پ) بار سه نقطه و (ث) ثا، مثلثه و (ز)
 زا، معجمه و (س) ممله و (ش) شین معجمه و (ی) یاء
 ثناء تحماینه

جواب میدهم بی همه بیک رقم اند اما مفتوح
 و مکسور و مضموم بودن آنها از قسم این معلوم میشود اشخاص
 مستثنی چنین استنباط نموده اند که شاید هر حرفی که

رقمش در صورت مفتوح و مکسور و مضموم بودن یکی است
 در محل وقوع اعرابشان فرق کند مثل محل اسما و افعال
 و مصادر و صفات و غیر ذلک که از مطالب بعد میفهمی
و دیگر باید بدانی که سه حرف دارند بمنزله حروف عله
 در عربی که آن و آو و آلف و یاء باشد در انگلیسی نیز
 حروف عله دارند که آنها را (واو اول) نامند شش حرف
 است (AEIOUY) و چنانچه سه حرف
 عله در عربی و شش حرف و او اول در انگلیسی از ایشان
 انقلاب و تغیری است در سه حرف عله میخی نیز انقلاب
 است و این حروف عله در میخی همان سه رقم الف
 است که صورت آنها را در جدول دیدی یکی رقم
 مفتوح و یکی رقم مکسور و دیگری رقم مضموم بود

(پان این مطلب) محدود بودن بعضی کلمات ایشان بالف
 مفتوح است همچنین تمامیت برخی از کلمات بوجود هر
 سه رقم الف است که در حقیقت گویا این الفها بقره
 اعراب اند چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد دیگر
 اینکه گاهی منقلب میشوند مثل این که الف مکور بیاروا
 مضموم بود و قلب میشود مثال هم اینها را عنقریب خواهیم
 دید (و با جمله) بجمات مذکوره سه رقم الف را حروف
 عله خوانده اند

دیگر بدان که یک حرف از حروف تجمی آنها بود که

آزرا (تر) خوانیم بدین صورت **آ**

سؤال فرما که این حرف چه صدا میکند آیات ثناءه فوقه
 است یا را محمله

جواب میگویم نه تار است و نه آرا بلکه تار و را معاً میباشند
 یعنی در کلمات همین تر صدا میکند

اگر بگوئی در زبانی این حرف نظیر دارد (میگویم بی) در حروف
 انگلیسی حرفی دارند بدین شکل (X) آمش اگس
 میباشد و آن نه الف است نه کاف نه سین بلکه
 در کلمات انگلیسی صدای کاف و سین را معاً میدهد

پس این حرف (تر) نام همسان حال را دارد صوت
 آرا در کلمه مثلاً عنقریب خواهی فهمید

دیگر اینکه علامتی دارند در او آخر کلمات میگذارند و آن

علامت این است **آ** در حقیقت این علامت

فاصل میان مطالب است

دیگر از برای حروف مسطوره مذکوره اصواتی و مخارجیست

این علامت در
 جدول الفبا
 اندازید و در حرف
 آرا

حالا شبها بسیار تعجب میکنند بلکه مضحک میشود میفرمایند این
 چه سخنی است و این چه افسانه است بر فرضی که
 اصوات حروف را دانسته باشند اما مخارج آنها را
 چه راه یافتند هرگز ما باور نمیکشیم
من بنده نیز از انکار شما میخندم و عرض میکنم اگر
 ما بخوایم تمام دلایل خود را در انکشاف این مطالب بیان
 کنیم همان دلایل کتابی میشود کسیر و شما هم تعجب میشوید
 آنوقت باز میخندید اما این خنده از روی حیرت است
 نه از انکار پس تصدیق میفرمایید و میگذرید ما هم اوقاتی را
 پهلووه صرف نموده ایم که شمارا حالی کنیم
 باز خوب است که شما منکر دانستن مخارج حروف میخی نشوید
 و انکار در اصوات آنها دارید اشخاصی هستند که منکر اصل

مطلب اند و میگویند تمام اینها افسانه و دروغ است
چندی قبل یکی از نشیان ایالت فارس میگفت اصلاً
 و ابداً احدی حروف میخی را نشناخته و پی بحقیقت آن نبرده
 هر کسی بخمال خود سخنی گفته و لافی زده

من بنده که شنیدم عرض نمودم من هم مثل شما اعتقاد دارم
 اما چه کنم باینکه آآن در فرنگستان مکتبها تشکیل داده اند
 برای آموختن این زبان هزارها معلم و متعلم حاضر اند برای اعلام
 و استعلام از بجهت تفهیم و تفهیم چندین سال است که حکمای
 اروپا افزون از هزار نفر آمد و شد برای انکشاف و حل
 همین مسئله بنمایند و در هر دولتی زیاده از هزار جلد کتابت مقوله
 نوشته شده است

از اینها گذشته از اجتهاد خود نکسته عرض میکنم

بعد از آنکه من بنده را مثلاً حرف میخی آموختند و فی الجمله نقش
 را تعلیم دادند عبورم افتاد بسرای که بر روی سنگ صورت
 دارا پادشاه را نقش کرده اند و من دانستم که این دارا
 است (از کجا دانستم) از اینکه در تمام تواریخ دیدم نوشته
 اند در فلان شهر و فلان مکان دارا که از دارا یوشم کیفیت
 صورت خود را در اینجا نقش کرده پس محقق شد که این
 داراست بالای سر آن صورت هم خطوط میخی دیدم
 باین شکل (𐎠 𐎡 𐎢 𐎣 𐎤 𐎥 𐎦 𐎧 𐎨 𐎩 𐎪 𐎫 𐎬 𐎭 𐎮 𐎯 𐎰 𐎱 𐎲 𐎳 𐎴 𐎵 𐎶 𐎷 𐎸 𐎹 𐎺 𐎻 𐎼 𐎽 𐎾 𐎿 𐏀 𐏁 𐏂 𐏃 𐏄 𐏅 𐏆 𐏇 𐏈 𐏉 𐏊 𐏋 𐏌 𐏍 𐏎 𐏏 𐏐 𐏑 𐏒 𐏓 𐏔 𐏕 𐏖 𐏗 𐏘 𐏙 𐏚 𐏛 𐏜 𐏝 𐏞 𐏟 𐏠 𐏡 𐏢 𐏣 𐏤 𐏥 𐏦 𐏧 𐏨 𐏩 𐏪 𐏫 𐏬 𐏭 𐏮 𐏯 𐏰 𐏱 𐏲 𐏳 𐏴 𐏵 𐏶 𐏷 𐏸 𐏹 𐏺 𐏻 𐏼 𐏽 𐏾 𐏿 𐐀 𐐁 𐐂 𐐃 𐐄 𐐅 𐐆 𐐇 𐐈 𐐉 𐐊 𐐋 𐐌 𐐍 𐐎 𐐏 𐐐 𐐑 𐐒 𐐓 𐐔 𐐕 𐐖 𐐗 𐐘 𐐙 𐐚 𐐛 𐐜 𐐝 𐐞 𐐟 𐐠 𐐡 𐐢 𐐣 𐐤 𐐥 𐐦 𐐧 𐐨 𐐩 𐐪 𐐫 𐐬 𐐭 𐐮 𐐯 𐐰 𐐱 𐐲 𐐳 𐐴 𐐵 𐐶 𐐷 𐐸 𐐹 𐐺 𐐻 𐐼 𐐽 𐐾 𐐿 𐑀 𐑁 𐑂 𐑃 𐑄 𐑅 𐑆 𐑇 𐑈 𐑉 𐑊 𐑋 𐑌 𐑍 𐑎 𐑏 𐑐 𐑑 𐑒 𐑓 𐑔 𐑕 𐑖 𐑗 𐑘 𐑙 𐑚 𐑛 𐑜 𐑝 𐑞 𐑟 𐑠 𐑡 𐑢 𐑣 𐑤 𐑥 𐑦 𐑧 𐑨 𐑩 𐑪 𐑫 𐑬 𐑭 𐑮 𐑯 𐑰 𐑱 𐑲 𐑳 𐑴 𐑵 𐑶 𐑷 𐑸 𐑹 𐑺 𐑻 𐑼 𐑽 𐑾 𐑿 𐒀 𐒁 𐒂 𐒃 𐒄 𐒅 𐒆 𐒇 𐒈 𐒉 𐒊 𐒋 𐒌 𐒍 𐒎 𐒏 𐒐 𐒑 𐒒 𐒓 𐒔 𐒕 𐒖 𐒗 𐒘 𐒙 𐒚 𐒛 𐒜 𐒝 𐒞 𐒟 𐒠 𐒡 𐒢 𐒣 𐒤 𐒥 𐒦 𐒧 𐒨 𐒩 𐒪 𐒫 𐒬 𐒭 𐒮 𐒯 𐒰 𐒱 𐒲 𐒳 𐒴 𐒵 𐒶 𐒷 𐒸 𐒹 𐒺 𐒻 𐒼 𐒽 𐒾 𐒿 𐓀 𐓁 𐓂 𐓃 𐓄 𐓅 𐓆 𐓇 𐓈 𐓉 𐓊 𐓋 𐓌 𐓍 𐓎 𐓏 𐓐 𐓑 𐓒 𐓓 𐓔 𐓕 𐓖 𐓗 𐓘 𐓙 𐓚 𐓛 𐓜 𐓝 𐓞 𐓟 𐓠 𐓡 𐓢 𐓣 𐓤 𐓥 𐓦 𐓧 𐓨 𐓩 𐓪 𐓫 𐓬 𐓭 𐓮 𐓯 𐓰 𐓱 𐓲 𐓳 𐓴 𐓵 𐓶 𐓷 𐓸 𐓹 𐓺 𐓻 𐓼 𐓽 𐓾 𐓿 𐔀 𐔁 𐔂 𐔃 𐔄 𐔅 𐔆 𐔇 𐔈 𐔉 𐔊 𐔋 𐔌 𐔍 𐔎 𐔏 𐔐 𐔑 𐔒 𐔓 𐔔 𐔕 𐔖 𐔗 𐔘 𐔙 𐔚 𐔛 𐔜 𐔝 𐔞 𐔟 𐔠 𐔡 𐔢 𐔣 𐔤 𐔥 𐔦 𐔧 𐔨 𐔩 𐔪 𐔫 𐔬 𐔭 𐔮 𐔯 𐔰 𐔱 𐔲 𐔳 𐔴 𐔵 𐔶 𐔷 𐔸 𐔹 𐔺 𐔻 𐔼 𐔽 𐔾 𐔿 𐕀 𐕁 𐕂 𐕃 𐕄 𐕅 𐕆 𐕇 𐕈 𐕉 𐕊 𐕋 𐕌 𐕍 𐕎 𐕏 𐕐 𐕑 𐕒 𐕓 𐕔 𐕕 𐕖 𐕗 𐕘 𐕙 𐕚 𐕛 𐕜 𐕝 𐕞 𐕟 𐕠 𐕡 𐕢 𐕣 𐕤 𐕥 𐕦 𐕧 𐕨 𐕩 𐕪 𐕫 𐕬 𐕭 𐕮 𐕯 𐕰 𐕱 𐕲 𐕳 𐕴 𐕵 𐕶 𐕷 𐕸 𐕹 𐕺 𐕻 𐕼 𐕽 𐕾 𐕿 𐖀 𐖁 𐖂 𐖃 𐖄 𐖅 𐖆 𐖇 𐖈 𐖉 𐖊 𐖋 𐖌 𐖍 𐖎 𐖏 𐖐 𐖑 𐖒 𐖓 𐖔 𐖕 𐖖 𐖗 𐖘 𐖙 𐖚 𐖛 𐖜 𐖝 𐖞 𐖟 𐖠 𐖡 𐖢 𐖣 𐖤 𐖥 𐖦 𐖧 𐖨 𐖩 𐖪 𐖫 𐖬 𐖭 𐖮 𐖯 𐖰 𐖱 𐖲 𐖳 𐖴 𐖵 𐖶 𐖷 𐖸 𐖹 𐖺 𐖻 𐖼 𐖽 𐖾 𐖿 𐗀 𐗁 𐗂 𐗃 𐗄 𐗅 𐗆 𐗇 𐗈 𐗉 𐗊 𐗋 𐗌 𐗍 𐗎 𐗏 𐗐 𐗑 𐗒 𐗓 𐗔 𐗕 𐗖 𐗗 𐗘 𐗙 𐗚 𐗛 𐗜 𐗝 𐗞 𐗟 𐗠 𐗡 𐗢 𐗣 𐗤 𐗥 𐗦 𐗧 𐗨 𐗩 𐗪 𐗫 𐗬 𐗭 𐗮 𐗯 𐗰 𐗱 𐗲 𐗳 𐗴 𐗵 𐗶 𐗷 𐗸 𐗹 𐗺 𐗻 𐗼 𐗽 𐗾 𐗿 𐘀 𐘁 𐘂 𐘃 𐘄 𐘅 𐘆 𐘇 𐘈 𐘉 𐘊 𐘋 𐘌 𐘍 𐘎 𐘏 𐘐 𐘑 𐘒 𐘓 𐘔 𐘕 𐘖 𐘗 𐘘 𐘙 𐘚 𐘛 𐘜 𐘝 𐘞 𐘟 𐘠 𐘡 𐘢 𐘣 𐘤 𐘥 𐘦 𐘧 𐘨 𐘩 𐘪 𐘫 𐘬 𐘭 𐘮 𐘯 𐘰 𐘱 𐘲 𐘳 𐘴 𐘵 𐘶 𐘷 𐘸 𐘹 𐘺 𐘻 𐘼 𐘽 𐘾 𐘿 𐙀 𐙁 𐙂 𐙃 𐙄 𐙅 𐙆 𐙇 𐙈 𐙉 𐙊 𐙋 𐙌 𐙍 𐙎 𐙏 𐙐 𐙑 𐙒 𐙓 𐙔 𐙕 𐙖 𐙗 𐙘 𐙙 𐙚 𐙛 𐙜 𐙝 𐙞 𐙟 𐙠 𐙡 𐙢 𐙣 𐙤 𐙥 𐙦 𐙧 𐙨 𐙩 𐙪 𐙫 𐙬 𐙭 𐙮 𐙯 𐙰 𐙱 𐙲 𐙳 𐙴 𐙵 𐙶 𐙷 𐙸 𐙹 𐙺 𐙻 𐙼 𐙽 𐙾 𐙿 𐚀 𐚁 𐚂 𐚃 𐚄 𐚅 𐚆 𐚇 𐚈 𐚉 𐚊 𐚋 𐚌 𐚍 𐚎 𐚏 𐚐 𐚑 𐚒 𐚓 𐚔 𐚕 𐚖 𐚗 𐚘 𐚙 𐚚 𐚛 𐚜 𐚝 𐚞 𐚟 𐚠 𐚡 𐚢 𐚣 𐚤 𐚥 𐚦 𐚧 𐚨 𐚩 𐚪 𐚫 𐚬 𐚭 𐚮 𐚯 𐚰 𐚱 𐚲 𐚳 𐚴 𐚵 𐚶 𐚷 𐚸 𐚹 𐚺 𐚻 𐚼 𐚽 𐚾 𐚿 𐛀 𐛁 𐛂 𐛃 𐛄 𐛅 𐛆 𐛇 𐛈 𐛉 𐛊 𐛋 𐛌 𐛍 𐛎 𐛏 𐛐 𐛑 𐛒 𐛓 𐛔 𐛕 𐛖 𐛗 𐛘 𐛙 𐛚 𐛛 𐛜 𐛝 𐛞 𐛟 𐛠 𐛡 𐛢 𐛣 𐛤 𐛥 𐛦 𐛧 𐛨 𐛩 𐛪 𐛫 𐛬 𐛭 𐛮 𐛯 𐛰 𐛱 𐛲 𐛳 𐛴 𐛵 𐛶 𐛷 𐛸 𐛹 𐛺 𐛻 𐛼 𐛽 𐛾 𐛿 𐜀 𐜁 𐜂 𐜃 𐜄 𐜅 𐜆 𐜇 𐜈 𐜉 𐜊 𐜋 𐜌 𐜍 𐜎 𐜏 𐜐 𐜑 𐜒 𐜓 𐜔 𐜕 𐜖 𐜗 𐜘 𐜙 𐜚 𐜛 𐜜 𐜝 𐜞 𐜟 𐜠 𐜡 𐜢 𐜣 𐜤 𐜥 𐜦 𐜧 𐜨 𐜩 𐜪 𐜫 𐜬 𐜭 𐜮 𐜯 𐜰 𐜱 𐜲 𐜳 𐜴 𐜵 𐜶 𐜷 𐜸 𐜹 𐜺 𐜻 𐜼 𐜽 𐜾 𐜿 𐝀 𐝁 𐝂 𐝃 𐝄 𐝅 𐝆 𐝇 𐝈 𐝉 𐝊 𐝋 𐝌 𐝍 𐝎 𐝏 𐝐 𐝑 𐝒 𐝓 𐝔 𐝕 𐝖 𐝗 𐝘 𐝙 𐝚 𐝛 𐝜 𐝝 𐝞 𐝟 𐝠 𐝡 𐝢 𐝣 𐝤 𐝥 𐝦 𐝧 𐝨 𐝩 𐝪 𐝫 𐝬 𐝭 𐝮 𐝯 𐝰 𐝱 𐝲 𐝳 𐝴 𐝵 𐝶 𐝷 𐝸 𐝹 𐝺 𐝻 𐝼 𐝽 𐝾 𐝿 𐞀 𐞁 𐞂 𐞃 𐞄 𐞅 𐞆 𐞇 𐞈 𐞉 𐞊 𐞋 𐞌 𐞍 𐞎 𐞏 𐞐 𐞑 𐞒 𐞓 𐞔 𐞕 𐞖 𐞗 𐞘 𐞙 𐞚 𐞛 𐞜 𐞝 𐞞 𐞟 𐞠 𐞡 𐞢 𐞣 𐞤 𐞥 𐞦 𐞧 𐞨 𐞩 𐞪 𐞫 𐞬 𐞭 𐞮 𐞯 𐞰 𐞱 𐞲 𐞳 𐞴 𐞵 𐞶 𐞷 𐞸 𐞹 𐞺 𐞻 𐞼 𐞽 𐞾 𐞿 𐟀 𐟁 𐟂 𐟃 𐟄 𐟅 𐟆 𐟇 𐟈 𐟉 𐟊 𐟋 𐟌 𐟍 𐟎 𐟏 𐟐 𐟑 𐟒 𐟓 𐟔 𐟕 𐟖 𐟗 𐟘 𐟙 𐟚 𐟛 𐟜 𐟝 𐟞 𐟟 𐟠 𐟡 𐟢 𐟣 𐟤 𐟥 𐟦 𐟧 𐟨 𐟩 𐟪 𐟫 𐟬 𐟭 𐟮 𐟯 𐟰 𐟱 𐟲 𐟳 𐟴 𐟵 𐟶 𐟷 𐟸 𐟹 𐟺 𐟻 𐟼 𐟽 𐟾 𐟿 𐠀 𐠁 𐠂 𐠃 𐠄 𐠅 𐠆 𐠇 𐠈 𐠉 𐠊 𐠋 𐠌 𐠍 𐠎 𐠏 𐠐 𐠑 𐠒 𐠓 𐠔 𐠕 𐠖 𐠗 𐠘 𐠙 𐠚 𐠛 𐠜 𐠝 𐠞 𐠟 𐠠 𐠡 𐠢 𐠣 𐠤 𐠥 𐠦 𐠧 𐠨 𐠩 𐠪 𐠫 𐠬 𐠭 𐠮 𐠯 𐠰 𐠱 𐠲 𐠳 𐠴 𐠵 𐠶 𐠷 𐠸 𐠹 𐠺 𐠻 𐠼 𐠽 𐠾 𐠿 𐡀 𐡁 𐡂 𐡃 𐡄 𐡅 𐡆 𐡇 𐡈 𐡉 𐡊 𐡋 𐡌 𐡍 𐡎 𐡏 𐡐 𐡑 𐡒 𐡓 𐡔 𐡕 𐡖 𐡗 𐡘 𐡙 𐡚 𐡛 𐡜 𐡝 𐡞 𐡟 𐡠 𐡡 𐡢 𐡣 𐡤 𐡥 𐡦 𐡧 𐡨 𐡩 𐡪 𐡫 𐡬 𐡭 𐡮 𐡯 𐡰 𐡱 𐡲 𐡳 𐡴 𐡵 𐡶 𐡷 𐡸 𐡹 𐡺 𐡻 𐡼 𐡽 𐡾 𐡿 𐢀 𐢁 𐢂 𐢃 𐢄 𐢅 𐢆 𐢇 𐢈 𐢉 𐢊 𐢋 𐢌 𐢍 𐢎 𐢏 𐢐 𐢑 𐢒 𐢓 𐢔 𐢕 𐢖 𐢗 𐢘 𐢙 𐢚 𐢛 𐢜 𐢝 𐢞 𐢟 𐢠 𐢡 𐢢 𐢣 𐢤 𐢥 𐢦 𐢧 𐢨 𐢩 𐢪 𐢫 𐢬 𐢭 𐢮 𐢯 𐢰 𐢱 𐢲 𐢳 𐢴 𐢵 𐢶 𐢷 𐢸 𐢹 𐢺 𐢻 𐢼 𐢽 𐢾 𐢿 𐣀 𐣁 𐣂 𐣃 𐣄 𐣅 𐣆 𐣇 𐣈 𐣉 𐣊 𐣋 𐣌 𐣍 𐣎 𐣏 𐣐 𐣑 𐣒 𐣓 𐣔 𐣕 𐣖 𐣗 𐣘 𐣙 𐣚 𐣛 𐣜 𐣝 𐣞 𐣟 𐣠 𐣡 𐣢 𐣣 𐣤 𐣥 𐣦 𐣧 𐣨 𐣩 𐣪 𐣫 𐣬 𐣭 𐣮 𐣯 𐣰 𐣱 𐣲 𐣳 𐣴 𐣵 𐣶 𐣷 𐣸 𐣹 𐣺 𐣻 𐣼 𐣽 𐣾 𐣿 𐤀 𐤁 𐤂 𐤃 𐤄 𐤅 𐤆 𐤇 𐤈 𐤉 𐤊 𐤋 𐤌 𐤍 𐤎 𐤏 𐤐 𐤑 𐤒 𐤓 𐤔 𐤕 𐤖 𐤗 𐤘 𐤙 𐤚 𐤛 𐤜 𐤝 𐤞 𐤟 𐤠 𐤡 𐤢 𐤣 𐤤 𐤥 𐤦 𐤧 𐤨 𐤩 𐤪 𐤫 𐤬 𐤭 𐤮 𐤯 𐤰 𐤱 𐤲 𐤳 𐤴 𐤵 𐤶 𐤷 𐤸 𐤹 𐤺 𐤻 𐤼 𐤽 𐤾 𐤿 𐥀 𐥁 𐥂 𐥃 𐥄 𐥅 𐥆 𐥇 𐥈 𐥉 𐥊 𐥋 𐥌 𐥍 𐥎 𐥏 𐥐 𐥑 𐥒 𐥓 𐥔 𐥕 𐥖 𐥗 𐥘 𐥙 𐥚 𐥛 𐥜 𐥝 𐥞 𐥟 𐥠 𐥡 𐥢 𐥣 𐥤 𐥥 𐥦 𐥧 𐥨 𐥩 𐥪 𐥫 𐥬 𐥭 𐥮 𐥯 𐥰 𐥱 𐥲 𐥳 𐥴 𐥵 𐥶 𐥷 𐥸 𐥹 𐥺 𐥻 𐥼 𐥽 𐥾 𐥿 𐦀 𐦁 𐦂 𐦃 𐦄 𐦅 𐦆 𐦇 𐦈 𐦉 𐦊 𐦋 𐦌 𐦍 𐦎 𐦏 𐦐 𐦑 𐦒 𐦓 𐦔 𐦕 𐦖 𐦗 𐦘 𐦙 𐦚 𐦛 𐦜 𐦝 𐦞 𐦟 𐦠 𐦡 𐦢 𐦣 𐦤 𐦥 𐦦 𐦧 𐦨 𐦩 𐦪 𐦫 𐦬 𐦭 𐦮 𐦯 𐦰 𐦱 𐦲 𐦳 𐦴 𐦵 𐦶 𐦷 𐦸 𐦹 𐦺 𐦻 𐦼 𐦽 𐦾 𐦿 𐧀 𐧁 𐧂 𐧃 𐧄 𐧅 𐧆 𐧇 𐧈 𐧉 𐧊 𐧋 𐧌 𐧍 𐧎 𐧏 𐧐 𐧑 𐧒 𐧓 𐧔 𐧕 𐧖 𐧗 𐧘 𐧙 𐧚 𐧛 𐧜 𐧝 𐧞 𐧟 𐧠 𐧡 𐧢 𐧣 𐧤 𐧥 𐧦 𐧧 𐧨 𐧩 𐧪 𐧫 𐧬 𐧭 𐧮 𐧯 𐧰 𐧱 𐧲 𐧳 𐧴 𐧵 𐧶 𐧷 𐧸 𐧹 𐧺 𐧻 𐧼 𐧽 𐧾 𐧿 𐨀 𐨁 𐨂 𐨃 𐨄 𐨅 𐨆 𐨇 𐨈 𐨉 𐨊 𐨋 𐨌 𐨍 𐨎 𐨏 𐨐 𐨑 𐨒 𐨓 𐨔 𐨕 𐨖 𐨗 𐨘 𐨙 𐨚 𐨛 𐨜 𐨝 𐨞 𐨟 𐨠 𐨡 𐨢 𐨣 𐨤 𐨥 𐨦 𐨧 𐨨 𐨩 𐨪 𐨫 𐨬 𐨭 𐨮 𐨯 𐨰 𐨱 𐨲 𐨳 𐨴 𐨵 𐨶 𐨷 𐨸 𐨹 𐨺 𐨻 𐨼 𐨽 𐨾 𐨿 𐩀 𐩁 𐩂 𐩃 𐩄 𐩅 𐩆 𐩇 𐩈 𐩉 𐩊 𐩋 𐩌 𐩍 𐩎 𐩏 𐩐 𐩑 𐩒 𐩓 𐩔 𐩕 𐩖 𐩗 𐩘 𐩙 𐩚 𐩛 𐩜 𐩝 𐩞 𐩟 𐩠 𐩡 𐩢 𐩣 𐩤 𐩥 𐩦 𐩧 𐩨 𐩩 𐩪 𐩫 𐩬 𐩭 𐩮 𐩯 𐩰 𐩱 𐩲 𐩳 𐩴 𐩵 𐩶 𐩷 𐩸 𐩹 𐩺 𐩻 𐩼 𐩽 𐩾 𐩿 𐪀 𐪁 𐪂 𐪃 𐪄 𐪅 𐪆 𐪇 𐪈 𐪉 𐪊 𐪋 𐪌 𐪍 𐪎 𐪏 𐪐 𐪑 𐪒 𐪓 𐪔 𐪕 𐪖 𐪗 𐪘 𐪙 𐪚 𐪛 𐪜 𐪝 𐪞 𐪟 𐪠 𐪡 𐪢 𐪣 𐪤 𐪥 𐪦 𐪧 𐪨 𐪩 𐪪 𐪫 𐪬 𐪭 𐪮 𐪯 𐪰 𐪱 𐪲 𐪳 𐪴 𐪵 𐪶 𐪷 𐪸 𐪹 𐪺 𐪻 𐪼 𐪽 𐪾 𐪿 𐫀 𐫁 𐫂 𐫃 𐫄 𐫅 𐫆 𐫇 𐫈 𐫉 𐫊 𐫋 𐫌 𐫍 𐫎 𐫏 𐫐 𐫑 𐫒 𐫓 𐫔 𐫕 𐫖 𐫗 𐫘 𐫙 𐫚 𐫛 𐫜 𐫝 𐫞 𐫟 𐫠 𐫡 𐫢 𐫣 𐫤 𐫥 𐫦 𐫧 𐫨 𐫩 𐫪 𐫫 𐫬 𐫭 𐫮 𐫯 𐫰 𐫱 𐫲 𐫳 𐫴 𐫵 𐫶 𐫷 𐫸 𐫹 𐫺 𐫻 𐫼 𐫽 𐫾 𐫿 𐬀 𐬁 𐬂 𐬃 𐬄 𐬅 𐬆 𐬇 𐬈 𐬉 𐬊 𐬋 𐬌 𐬍 𐬎 𐬏 𐬐 𐬑 𐬒 𐬓 𐬔 𐬕 𐬖 𐬗 𐬘 𐬙 𐬚 𐬛 𐬜 𐬝 𐬞 𐬟 𐬠 𐬡 𐬢 𐬣 𐬤 𐬥 𐬦 𐬧 𐬨 𐬩 𐬪 𐬫 𐬬 𐬭 𐬮 𐬯 𐬰 𐬱 𐬲 𐬳 𐬴 𐬵 𐬶 𐬷 𐬸 𐬹 𐬺 𐬻 𐬼 𐬽 𐬾 𐬿 𐭀 𐭁 𐭂 𐭃 𐭄 𐭅 𐭆 𐭇 𐭈 𐭉 𐭊 𐭋 𐭌 𐭍 𐭎 𐭏 𐭐 𐭑 𐭒 𐭓 𐭔 𐭕 𐭖 𐭗 𐭘 𐭙 𐭚 𐭛 𐭜 𐭝 𐭞 𐭟 𐭠 𐭡 𐭢 𐭣 𐭤 𐭥 𐭦 𐭧 𐭨 𐭩 𐭪 𐭫 𐭬 𐭭 𐭮 𐭯 𐭰 𐭱 𐭲 𐭳 𐭴 𐭵 𐭶 𐭷 𐭸 𐭹 𐭺 𐭻 𐭼 𐭽 𐭾 𐭿 𐮀 𐮁 𐮂 𐮃 𐮄 𐮅 𐮆 𐮇 𐮈 𐮉 𐮊 𐮋 𐮌 𐮍 𐮎 𐮏 𐮐 𐮑 𐮒 𐮓 𐮔 𐮕 𐮖 𐮗 𐮘 𐮙 𐮚 𐮛 𐮜 𐮝 𐮞 𐮟 𐮠 𐮡 𐮢 𐮣 𐮤 𐮥 𐮦 𐮧 𐮨 𐮩 𐮪 𐮫 𐮬 𐮭 𐮮 𐮯 𐮰 𐮱 𐮲 𐮳 𐮴 𐮵 𐮶 𐮷 𐮸 𐮹 𐮺 𐮻 𐮼 𐮽 𐮾 𐮿 𐯀 𐯁 𐯂 𐯃 𐯄 𐯅 𐯆 𐯇 𐯈 𐯉 𐯊 𐯋 𐯌 𐯍 𐯎 𐯏 𐯐 𐯑 𐯒 𐯓 𐯔 𐯕 𐯖 𐯗 𐯘 𐯙 𐯚 𐯛 𐯜 𐯝 𐯞 𐯟 𐯠 𐯡 𐯢 𐯣 𐯤 𐯥 𐯦 𐯧 𐯨 𐯩 𐯪 𐯫 𐯬 𐯭 𐯮 𐯯 𐯰 𐯱 𐯲 𐯳 𐯴 𐯵 𐯶 𐯷 𐯸 𐯹 𐯺 𐯻 𐯼 𐯽 𐯾 𐯿 𐰀 𐰁 𐰂 𐰃 𐰄 𐰅 𐰆 𐰇 𐰈 𐰉 𐰊 𐰋 𐰌 𐰍 𐰎 𐰏 𐰐 𐰑 𐰒 𐰓 𐰔 𐰕 𐰖 𐰗 𐰘 𐰙 𐰚 𐰛 𐰜 𐰝 𐰞 𐰟 𐰠 𐰡 𐰢 𐰣 𐰤 𐰥 𐰦 𐰧 𐰨 𐰩 𐰪 𐰫 𐰬 𐰭 𐰮 𐰯 𐰰 𐰱 𐰲 𐰳 𐰴 𐰵 𐰶 𐰷 𐰸 𐰹 𐰺 𐰻 𐰼 𐰽 𐰾 𐰿 𐱀 𐱁 𐱂 𐱃 𐱄 𐱅 𐱆 𐱇 𐱈 𐱉 𐱊 𐱋 𐱌 𐱍 𐱎 𐱏 𐱐 𐱑 𐱒 𐱓 𐱔 𐱕 𐱖 𐱗 𐱘 𐱙 𐱚 𐱛 𐱜 𐱝 𐱞 𐱟 𐱠 𐱡 𐱢 𐱣 𐱤 𐱥 𐱦 𐱧 𐱨 𐱩 𐱪 𐱫 𐱬 𐱭 𐱮 𐱯 𐱰 𐱱 𐱲 𐱳 𐱴 𐱵 𐱶 𐱷 𐱸 𐱹 𐱺 𐱻 𐱼 𐱽 𐱾 𐱿 𐲀 𐲁 𐲂 𐲃 𐲄 𐲅 𐲆 𐲇 𐲈 𐲉 𐲊 𐲋 𐲌 𐲍 𐲎 𐲏 𐲐 𐲑 𐲒 𐲓 𐲔 𐲕 𐲖 𐲗 𐲘 𐲙 𐲚 𐲛 𐲜 𐲝 𐲞 𐲟 𐲠 𐲡 𐲢 𐲣 𐲤 𐲥 𐲦 𐲧 𐲨 𐲩 𐲪 𐲫 𐲬 𐲭 𐲮 𐲯 𐲰 𐲱 𐲲 𐲳 𐲴 𐲵 𐲶 𐲷 𐲸 𐲹 𐲺 𐲻 𐲼 𐲽 𐲾 𐲿 𐳀 𐳁 𐳂 𐳃 𐳄 𐳅 𐳆 𐳇 𐳈 𐳉 𐳊 𐳋 𐳌 𐳍 𐳎 𐳏 𐳐 𐳑 𐳒 𐳓 𐳔 𐳕 𐳖 𐳗 𐳘 𐳙 𐳚 𐳛 𐳜 𐳝 𐳞 𐳟 𐳠 𐳡 𐳢 𐳣 𐳤 𐳥 𐳦 𐳧 𐳨 𐳩 𐳪 𐳫 𐳬 𐳭 𐳮 𐳯 𐳰 𐳱 𐳲 𐳳 𐳴 𐳵 𐳶 𐳷 𐳸 𐳹 𐳺 𐳻 𐳼 𐳽 𐳾 𐳿 𐴀 𐴁 𐴂 𐴃 𐴄 𐴅 𐴆 𐴇 𐴈 𐴉 𐴊 𐴋 𐴌 𐴍 𐴎 𐴏 𐴐 𐴑 𐴒 𐴓 𐴔 𐴕 𐴖 𐴗 𐴘 𐴙 𐴚 𐴛 𐴜 𐴝 𐴞 𐴟 𐴠

همچنین صورت واو و صورت الف را شناسا آدم
و کذا و کذا و کذا قیاس کن این سخن مرا که تا بچه حد و بچه
اندازه حروف را میتوان شناخت و پی بکلمات برد و مطالب
دست یافت

پس از چون منی نادان که این اجتهاد بظهور رسد بین آنهایی
که چندین زبان تحصیل نموده اند چه قدر مطالب دریافت کرده اند
حالا که قدری باور نمودید که یافتن و پیدا کردن اصوات
حروف حقیقت داشته و افسانه نبوده میگوییم
در پیدا کردن مخارج آنهایی اصل و بن حقیقت نیست
باین طور که از روی طبیعت انسان استنباط مخارج میشود
همچنین از وضع بکلمات زبانهای که نزدیکت باین زبان است
و در این زبان است (مثل زبان سانکریت) و غیره بخارج

حروف میخی پی برده اند

پیان مخارج حروف این است که بحسب مخ

حروف میخی راده قسم نموده اند

قسمی بمنزله حرف علامه اند و آن سه حرف است که مذکور در مرقوم

گردید و دانستی

قسمی دیگر از حروف مخشان آخر حلق است

قسمی دیگر اول حلق

قسمی را مخج میان و فضای دهن است

قسمی دیگر در خیشوم با غنة گفته میشود

قسمی دیگر روی زبان است

قسمی دیگر با تیزی سر زبان ادا میشود

قسمی بسر زبان ادا میشود بالرزش

قسمی میان دندان باصغیر

قسمی را مخج لب است

و میگویم اینجا مخج هر حرفی از حروف مذکوره که مخج
باشد با آنچه در تجوید عرب مرقوم است محل ایراد
کسی نخواهد بود چرا که آنچه ما در اینجا مرقوم می‌داریم
از قول چند نفر از حکمای فرانسوی و اسپیکل سابق
الذکر و دیگر من جبرنی استاد فقیر است که از
روی بصیرت و بقرائن زبانهای نزدیکت باین
زبان دریافت نموده اند و در کتب عدیده تفصیل

داده اند و مدعی هستند که مستکلمین بلغات (اریا)

میخجی بهمین لجه کلمات را ادا می‌نموده اند

البته دلیل می‌خواهید میگویم آنچه را که

از بعضی ایشان شنیده ام این است (اجمالاً) بسیاری
از لغات خط میخی (ارین) یا (اریا) در زبان سانگرت
و غیره دیده می‌شود اهل آن زبان در این زمان
حروف آریا را در جارج مذکوره ادا می‌نمایند و در تجوید
شان هیچ مذکور ثبت و ضبط نموده اند باین دلیل
میگویند با که در آن زمان بهمین لجه ادا می‌نموده اند
دلایل دیگر نیز دارند که اینجا کنجایش ذکر آنها را
ندارد بجهت این که قریب پست مقدمه می‌خواهد دلیل
اقامه شود

بجهت سهولت دریافت و تشویق ذهن شما اقسام
و مکانه حروف را بحسب مخج در جدولی مرقوم می‌داریم

(این است)

مخفی ناماد که این زبان بازبان پارسی حالیه ماچندان
 یگانه نباشد شخص بصیر که قدری توجه در کلمات ایرانی
 (میخنی) بنماید نیگوید آن بمنزله شاه لوده و پنج دیوان
 است و پارسی حالیه بشما به جد آن اصل و پنج
 که به هم ریخته و اجزایش درهم شده باشد (نظر باینکه
 بازبان پارسی حالیه خیلی لغات است متفرقه مخلوط و
 مشوب است) بهر حال میان این زبان حالیه پارسی خاص
 با آن زبان اشنائی بلکه خویشی است

چه قدر از کلمات آن زبان الان در محاورات پارسی خالص
 (دون عسربی و غیره) جاری است نهایت اکثر و اغلب
 تقلیب و تحریف و تحقیف یافته

سیار دیده میشود در زبان اهل دهات که بسیاری از لغات

ایرانی هست (قصه سیوند را پیش از این مرقوم داشتم)
 که بسیاری از لغات تحت جمشیدی در کلمات ایشان یافت
 میشود همچنین در دیگر دهات اطراف فارس

(بالجمله) مادر اینچا چند لغت آریارا (ایرن) که خطان در
 تحت جمشید است مرقوم میداریم تا بدانی که آنها همین
 پارسی زبان ما است که تغییر زمان متغیر شده و تیرین
 لغات را فریگیری تا بعد که از نحو صرف آن سخن میداریم
 بصیرت پیدانمائی

آپی بهنزه ممدوده و پارسه نقطه و یار ساکنه معنی آب است
آستی بروزن هستی معنی (است) میباشد که در محاوره
 میگوئی فلان است یا زمین است یا جان است

آسمانا بفتح هـ سزه و سکون سین مملکه معنی آسمان

استرا بفتح همزه و سکون فون و فتح تاء قرشت یعنی اندراست

چون اندر چاه و اندر زمین و نحوها

برتا بفتح باء موحده و راء مصله و تاء قرشت یعنی برادر

بستا بفتح باء و سکون سین سغفص و تاء قرشت یعنی بسته

است مانند بسته کل و بسته کاغذ و نحو ذلک

پتا بفتح پاء و نقطه و تاء مشناه فوقانیه پدر است

پترا بفتح پاء و نقطه و تاء و راء قرشت یعنی

پیر است

توم بضم تاء قرشت و سکون واو و میم یعنی توید باشد

که در عربی انت هست

داتا بدال ممله و الف و تاء قرشت بروزن دارا یعنی داد

است مقابل استند

دوستا بضم دال و سکون سین سغفص

و تاء قرشت یعنی دوست

راستا بر ممله و الف و سکون سین ممله یعنی راست

متقابل دروغ است

کارا بکاف تازی بروزن یا را بمعنی کار است که در

عربی فعل گویند

کوشا بکاف پارسی مفتوح و سکون واو و شین معجمه

و الف بمعنی کوشش است که بعربی اذن گویند

منا بروزن خطا بمعنی من است که عرب انا گوید

ناما بنون دانا بمعنی نام است که عرب اسم گوید

نیشیتا بنون مکسوره و یاء حطی و پاء نقطه

مکسوره و شین قرشت ساکنه و تاء بمعنی نبشته است که

نوشته میگوئی

هَوْر وَا بفتح هاء وسكون واو وفتح را ممله وواو ولف

بمعنی هر می باشد چنانچه کوئی هر کس و هر چیز مثلاً بهمین چند

لغت اکتفا می نمایم

چون دانستی این زبان ریشه زبان فارسی است و

بقول استاد من (ذکرت من) پدر زبان ماست و زبان

نتیجه آن است و از این لغاتی که ذکر کردیم قدری

بان زبان اشنائی پیدا نمودی

باز قدری از لغات دیگر ایشان باز در رسم الخطشان

مرقوم میداریم که بگوشش هوش بشنوی و چشم دلبینی

خوب ملتفت باشی

(۴۲) ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

(۴۱) ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

خدا بخش چونکه (بگنا) بمعنی خداست و (باشا) بمعنی بخش

برای توضیح نیز میگویم که فتحه بار در خود بار است که خوانند

و دانستی و الف بعد از کاف در همان کاف است که گفتیم

این کاف برای رقم مفتوح است که با شباع فتحه را یکجا

الف حاصل شده لذا نباید این الف را بعد بخوانی همچنین با

دوم رقم بار مفتوح است بعد از ان الفی است که رقم مضمومه

و بعد از ان خار رقم مضمومه و بعد از ان شین رقم مفتوح است

که با شباع فتحه الف حاصل گردیده

(اگر کوئی در بعض جاها با شباع فتحه الف حاصل شده است

اما در بار اول الف حاصل نگردیده که با گانگفتی و بگانگفتی میگویم

تختت باید بدانی که در اینجا که گفتیم از فتحه الف حاصل شده

بار مفتوحه و مکسوره و مضمومه همه یک رسم است از قراین فتح
و کسر و ضم آنرا می فهمیم در لغت مذکور بار مفتوحه است
شده (چرا) برای اینکه پس از بار الف است از اینجا می دانیم که
این بار باید مفتوح باشد

(ثانی) در لغت مزبوره حرف سیم جم مکسوره است بعد از آن
الف مکسوره است کسر جیم و الف مکسوره که با هم جمع
شده اند و ترکیب یافته اند (ی) از آنها حاصل شده یعنی
بر حسب قاعده باید آن کلمه (باج) بشود ولی بسبب کتب
مذکور باجی شده

حال این قانون را بجز حفظ دار که کسره حسرنی که با الف مکسوره
جمع شد (ی) میشود چنانکه دیدی

(ثالث) در این اشاره که تحقیقات سابقه را نمودیم نکته دیگر یافتی

مقصود این نیست که واقعا الفی ظاهرا باشد بلکه باید در این از طریق
گشود که مخاطب را بخواند از الف بشنود همچنین در نوشتن که الف
نوشته شد برای این است که بدانی اینجا جای اشباع است
آنگاه آنجا که حرف مفتوح است و الف حاصل نگردیده و بشنود

هم نیامده اینجا باید بدان چند ان کشاده نشود

اگر باز پرسی که محل کشادن دهن و عدم آنرا از کجا یافتی و دانستی
میگویم بقدر این دیگر یافته شده که تفصیلا در این نیست بیاید

عجالت این مطلب را سماعی بدان

(برویم بر سر مطلب) (باج معنی)

باج است در این ماده میاناتی داریم شاید در ضمن آن بیانات

قواعد نحوی و صرفی آنها را بیانی اینجا مطلب پان نینمائیم

(اول) اینکه گفتیم برای هر حرفی رسمی وضع کرده اند ولی برای

یعنی دانستی وجه اینکه چرا سه رقم الف را حرف عدد دانستند
 چونکه دیدی که بعد از کسره حرف یا خوانده شد و بعد از آن
 مفتوحه که حرف دوم بود الفی ساکن تلفظ کردید
 (۱۴ ۱۳ ۱۲) پارسا یعنی پارس است تحقیقی که
 در لغت باج کردیم در این (پارس) نیز ثابت است و
 اشباع فتحه سین را که در آخر است و الفی ازان حاصل شده
 البسته فراموش ننموده بتفصیلی که سابقا گذشت
 (۱۳ ۱۲ ۱۱) پسا یعنی پس مقابل پیش است مخفی نماید
 که اگر الف مفتوحه در آخرش نبود پس خوانده میشد
 پس فستحه را اشباع میکردیم پ میکرد دید ولی اکنون که الفی در
 آخرش درآمده ممدود خواهد بود باین طور (پسا)
 از این تقسیر باز مطلبی تازه یافتی و فرق میان (پارساو

پسا) را دانستی که در اول فقط سا بدون تراست ولی در
 دوم سا ر ممدود است
 (۱۳ ۱۲ ۱۱) اشکا یعنی خشک است الف و شین
 و کاف مفتوح است و آخرش با شباع فتحه الفی حاصل شده
 اما الف کوتاه غیر ممدوده که شنونده شک داشته باشد
 که آیا آخرش الف هست یا نیست
 (۱۲ ۱۱ ۱۰) تا کا بار یعنی تا جو رود
 تمام آنها الفات اشباعی است طوری باید تلفظ کرد که مستمع نداند
 که آنها الف دارند یا ندارند
 (۱۱ ۱۰ ۹) درایا یعنی دریاست تحقیق الفات
 که شده در این معسول دار
 (۱۰ ۹ ۸) دراگا یعنی دروغ است

(اَ اِ اِي اِي) دستا بمعنى دست است
 (اَ اِ اِي اِي) فراتا بمعنى
 فرمان است الف اول خلی کوتاه است چرا که از اشباع حاصل
 شده اما الف دوم و سوم بواسطه فتحه میم و فتحه نون بلند
 و ممدود اند

(اَ اِ اِي اِي) کوفتا بمعنى کوه است باز بدان
 که رقم کاف در اینجا مفتوح است بعد از ان الف مضموم که
 را حقه از او حین تکلم دارد بعد از ان فار مفتوحه و الف
 آخر اشباعی است بطریق مذکور

(اَ اِ اِي اِي) مانا بمعنى ماه است که قر باشد
 الف اول ممدود و الف دوم بسیار کوتاه بطریق مرقوم و علت
 آن مدو سبب این را کیفیتم و فهمیدی

(اَ اِ اِي اِي) مشرا بمعنى مبراست که خورشید باشد
 (اَ اِ اِي اِي) فی بکسر فون و تشدید یا بمعنى نه است
 که عرب لا گوید (حرف نفی) در این لغت حرف دوم
 الف مکسوره است و حرف سیم یا این دو حرف کوینند
 یا ر مشدده میباشند

(اَ اِ اِي اِي) دوزرکا بمعنى بزرگ است
 مقابل کوچک

این مطلب را هم باید بدانی که لغات مذکوره مرقومه شما
 باشند تا نیندازد که آنچه ایشان لغت دارند همه قریب
 بزبان ما باشد (یعنی فارسی) چه بسیار بسیار از لغات
 غریبه دارند که ربطی با لغت ما ندارد

(اَ اِ اِي اِي) اُر زودا

یعنی خدا و پروردگار و در خط معنی بابلی نیز همین طور است بعد
در ایرانی او فرود شده

(^آا ^تت ^شش ^خخ) آخشتای یعنی

روین تن (کسیکه زخم بر بدنش کارگر نشود) مقصود ازان چنانست
باشد اینجا مقام این تفصیل نیست

(^عع ^اا ^ثث ^حح) خشتای

یعنی پادشاه است شین مفتوحه است بعد ازان هم الف مفتوحه
باید فراموشش نموده باشی آنچه قبل گفتیم از اینکه الف را
باید مدد بهی و کشی و باز باید بدانی که در آخر کلمه یار واقع
شده یعنی یار مفتوحه و قبل ازان الف مکسوره است
این الف و آن یار حکم یار مشدده را دارند از این تفسیر
نیز دانستی که چرا الف مکسوره یکی از حروف عله است

که قلب شده یعنی قلب بیا کرده و یار در یار ادغام

این یک دولت را هم ذکر نمودیم تا بدان لغات خارج از
زبان و اصطلاح شما ندارند

اما در فعل انما نیز کلمه دیده شده که نزدیک بلغت ما باشد مانند
(ثاتی) بنا مثله و حرف سیم تا قرشت یعنی گوید آمده

(میگوئی ثاتی با گوید چه قرابتی دارد) میگویم کلمه ست در میان
زبان اهل دیات کرمانشان هست که معنی گوید و گفت

استعمال مینمایند (بهر حال) شمارا میگویم هر چه ازان خط
را (خط معنی) که توانستی بخوانی باین قواعدی که ما ذکر نموده

و میسپاریم درست خواهی خواند ولی بغیر نمیتوانی معنی آنرا
در بابی که این چه بوده و چه هست مثل اینکه از کلمه پیرا فمینی

که پسر است دیگر از کلمه ثاتی هرگز نمی فهمی که معنی گوید باشد

مگر کذارت بگمانشان بیفتد و باز کلمات دیگر را
 نیندانی معنی چسبیت اگر چه محیط همه لغات فارسی باشی
 علمای این کار که تفضیح کرده اند پس از زجرات بسیار و
 جمع آوری لغات ییشمار پی بکلی از لغات آنها برده اند از
 میان هزار کلمه شاید پنجاه لغت استنباط کرده اند بآن
 از هزار دیگر پنجاه و یکدارفت رفته بکلی لغت پی برده
 و با چنانکه خدا بخواد از لغات آن زبان آنچه بعد از آن
 بدست آوردیم در کتابی طلیحه جمع و درج می نمایم تا هر
 کس بخواد حفظ کند بخطوط مذکوره که برسد بخواند معنی
 را بفهمد انشاء الله تعالی

چون در ضمن لغات گذشته پاره از قواعد صرف و نحو
 این زبان ذکر شد اکنون پاره دیگر که از استاد خود

آموخته ام مرقوم میدارم بمنزه و توفیق

در علامت مصدر این را میدانی که در

فارسی ما با علامت مصدر این است که در آخر کلمه (تن) باشد

یا (دن) مثل رفتن و دیدن در این خط و زبان علامت مصدر

این است که در آخر کلمه (تانی) باشد بکسر تا فرشت و

نون و الف و یاء و رقم آن بدین صورت است

(ك ت ا ن = ا ت ا ن) الف مکسوره و یاء در آخر جمع

شده البته فراموش نمیکنی که اینجا حکم یاء مشدده را دارد

وقت تلفظ چنان تنای باید بگویی که گویا می گویی تنی (با جمله)

این کلمه مذکوره که عبارت از چهار حرف بود ریشه از برای

مصادر است مثالی برای شما برنم

(چار) یعنی کرد می باشد هر گاه کفتی چار تنای یعنی کردن میشود بدین

(كـ ١٢) ١٢ ١٢ ١٢ (مثالی دیگر)

(كـ ١٢) ١٢ ١٢ ١٢ (كان تنی یعنی)

گذدن است چون علامت مصدر از ان برود كان بنا
معنی کند خواهد بود (مثالی دیگر) دی تنای معنی دیدن پیش
علامت مصدر که برود یعنی دید خواهد بود

باز بدانکه علامت مصدری را که کفیم قیاسی بود اما گاهی مصدر
بر غیر قیاس در کلمات ایشان دیده میشود که آن سماعی است
باید شنید و یاد گرفت

در بیان ضمیر میدانی در عربی میگویند

هو هئا هم هی هاهن انت انتما انتم انت انتما
آنا نحن (در فارسی گویند) او (یک مرد) آنها (دو مرد)
ایشان (مردمان) او (یک زن) آنها (دو زن)

آنها (زنان) تو (یک مرد) شما (دو مرد) شما

(مردمان) تو (یک زن) شما (دو زن) شما

(زنان) من (یک مرد یا یک زن) ما (مردان یا زنان)

برای تشویق ذهن ضمایر عربی و فارسی را ذکر نمودیم تا مستعد

شوی برای دانستن ضمایر زبان ایرانی (معنی)

مفرد مذکر (كـ ١٢) هی یعنی آن مرد

تشبیه مذکر ناچار داشته اند ولی در کلمات ایشان دیده نشده

که بدانیم چه میگفته اند

جمع مذکر (كـ ١٢) ١٢ ١٢ تنای یعنی آن مردان

مفرد مؤنث (كـ ١٢) ١٢ ١٢ هیا یعنی آن زن

تشبیه مؤنث دیده نشده که بهر بیسزم چگونه استعمال نینموده اند

جمع مؤنث (كـ ١٢) ١٢ ١٢ تیا یعنی آن زنان

اینها ضمائر غایب بودند

اما از ضمیرهای حاضر بغیر از یکی دیگر در خطوط ایشان دیده نشده
که بدانیم بچه پنجم محاوره میسزوده اند و آن یک ضمیر
مفرد مذکر حاضر است و هم مفرد مؤنث حاضر
(أنت - إنا - هو - هي) تو هم یعنی تو ای مرد

یا تو ای زن استعمال در هر دو شده

متکلم وحده (أنت - إنا) منای یعنی من
متکلم مع الغير (أنت - إنا - هو - هي) ویم یعنی ما اینها

که دانستی میگویم اینها ضمائر مرفوع بودند یعنی
فاعل اند و البته دانسته که ضمائر منصوبه نیز باید باشند

در هر زبانی در عربی شنیده آیه آیه ایها آیاهم
گویند یعنی آن مرد را آن دو مرد را آن مرد را از برای

زن نیز در عربی ضمائر منصوبه هست شاید خوانده باشی

و از برای حاضر میگویند ایاک ایاکما ایاکم یعنی تو را

و شما دو نفر را و شما مردان را (و آنچه برای زن است نیز دیده)

چون این را دانستی میگویم که در زبان مذکور از ضمائر منصوبه

غیر از یک صیغه که برای مرد و برای زن هر دو استعمال

کرده اند دیگر دیده نشده و آن لفظ (توهم) میباشد بضم

تاء قرشت و فتح و او سکون میم یعنی تو را خواه مرد مخاطب

باشد خواه زن و فسوق این کلمه را با (توهم) که ضمیر

مخاطب مرفوع بود ملتفت باش اشتباه نمانی در تشکیل

تفاوت دارند

در اینجا مطلبی دیگر است باید بدانی که غیر از ضمائر مذکوره

که برای مذکر در برای مؤنث بود که ذکر نمودیم نیز دو کلمه دیگر

در کلمات ایشان دیده شده که بمنزله اسم اشاره اند که
در کلام عرب هست مثل (بذا) و امثال ان اما این دو کلمه
نه برای مذکر است نه برای مؤنث بلکه اشاره با شیار دیگر
که لای عقل باشند نموده اند

اشاره بشی واحد است (كَيْتَا) تى یعنی این

اشاره با شیار (كَيْتَا) تیا یعنی اینها

مخفی نماند که این صیغه که گفتیم اشاره برای جمع است در
اشیاء مثل جمع مؤنث است که سابقاً مذکور شد ولی در
محل خود بقرینه معلوم میشوند که برای کدام خواهد بود

در بیان افعال در کلمات ایشان دیده شده که

اکثر بطور قیاس فعلی را ذکر میکنند در فعل ماضی غیبت و
حضور آنرا بضمایر مذکوره قرار میدهند (مثالی برای شما ذکر کنیم)

مثلاً کارتم ریشه است از برای فعلی که مصدرش کردن است

پس هرگاه گفتی (منا کارتم) یعنی من کردم بدین صورت

أنا - أنت - هو - هي - هما - هم - هن - همهن - همهن

گفتی (دیم کارتم) یعنی ما کردیم و هرگاه گفتی (هی کارتم)

یعنی ان مرد کرد هرگاه گفتی (هیما کارتم) یعنی ان زن کرد

همچنین قیاس کن سایر افعال را

آنگاه ای دیده شده فعل ماضی بر غیر این قیاس که مذکور داشتیم

در کلمات ایشان است

آما مضارع با مثالی برای شما از همان فعل مذکور بر نم میگوید

(اگو تاش) یعنی میکند و این مفرد مذکر غایب است بدین

صورت (أنا - أنت - هو - هي - هما - هم - هن - همهن)

در مستحکم وحده میگوید (گتا و امتی) بضم کاف تازی یعنی نمیکنم

درستی هنوز در مضارع پیدا نکرده اند یعنی نفهمیده اند

اما افعال منفی رسم ایشان این بوده که کلمه **نی** که معنی نه میباشد و پیش از این مذکور شد قبل از فعل می آورند (مثلاً) میگویند در فعل مذکور (نی آو نآش) یعنی نمیکند همچنین (نی کنوا می) یعنی نمیکنم

در ماضی هم بسین قاعده است که قبل از کلمه (نی) می آورند (نی منسا کارتم) یعنی من نکردم باقی راقیا

کن و نفهم

مطالبی دیگر میخواهیم ذکر نمایم که آنها نیز مصطلح ایشان

بوده و اینها از روی قیاس است درست در باب فراموشی نباید پس چه میگویم

(بگا) یعنی خدا و خداوند است چنانچه سابقاً مذکور شد

(در لغت خدا بخش) و این بگا مجزاً در مقام فاعلیت

است و هرگاه نخواهند او را جمع به بندند میگویند

(بگاہ) یعنی خداوندان این نیز در مقام فاعلیت است و هرگاه

نخواهند کلمات مذکوره در مقام مفعولیت باشد میگویند

(بگم) یعنی خدا را و هرگاه این کلمه نخواهند جمع آید گویند

(بگآء) الف آخرش را میکشند یعنی خداوندان را مثلاً

دیگر برای شما میسر نمیشد از اینها گفتیم (پترآ) یعنی پسر است

هرگاه او را میخواستند جمع استعمال کنند میگویند (پترآها) این جمع

و آن مفرد در مقام فاعلیت استعمال میشوند اما در مقام مفعولیت

(پترم) یعنی پسر را که در آخر کلمه میم در می آورند بهمان مثال و

(پترآ) یعنی پسر را

پانی در منادا اسمانی که منادا واقع میشوند بصورت

همان جمعی است که در مقام مفعولیت بود مثلاً (بگما) را
 (بگما) میگویند یعنی ای خدا از قرین معلوم میشود
 که کدام مفرد منادا است و کدام جمع مذکور و همین منادا
 جمع بسته اند باین طور که در آخر آن (ها) زیاد کرده اند
 (بگما) خوانده اند (یعنی ای خداوندان)

اما الف آزا که بعد از کاف است باید کشید تا مشبیه کج
 فاعلیت مذکور نشود

شاید سوال از طریق استفهام نباید میگویم استفهام
 ضمن کلماتشان درست دیده نشده که حکم آن بشود نیت

چه طور بوده

باز بدانکه خصایص دیگر از برای اسم داشته اند که از
 نتیج در کلماتشان استنباط شده (این است)

اسم کاهی برای توسط واقع میشود کاهی از برای جانب
 و طرف و کاهی از برای ظرف مثال اینها را بهمان بگا که
 بمعنی خدا است برای شما میزیم تا درست بضمی
 بگا که الف او را بکشی و تدبیهی از برای توسط است معنی
 این است (بواسطه خدا بجهت خدا)

اما کونی این همان کلمه ایست که در حال منادا بود همچنین در حال
 مفعولیت بود بی مثل همان است از قراین معلوم میشود

که کدام کدام است و این کلمه که گفتیم برای توسط است
 جمع دارد جمعش (بگما بش) میباشد یعنی بجهت خداوندان

در این جمع کلمه بش را فراموش نکنی که قیاسی است

اما اسمی که از برای جانب است باز همان تد آخر را دارد
 بگا مذکور از برای جانب و طرف استعمال شده معنی آن

یعنی از جانب خدا باز بدان در مقامی که این استعمال میشود
 ابداً مشبته با مثال خود نمیشود و جمع این کلمه را ندیده اند
 اما اسمی که از برای ظرف است در آخر یاء زیاد میکنند
 (مثلاً) در پُترا که بمعنی پسر است میگویند (پُترای) یعنی
 نزد پسر در بگا میگویند (بگای) یعنی نزد خدا قیاس کن
 بر آنچه گفتیم اسماء دیگر را و البته فراموش نمکنی که گفتیم که
 در جمع توسط کلمه (بش) بکسر باء استعمال میشود و در جمع
 ظرف کلمه (شو) بضم شین آید مثل (بگاشی) یعنی نزد خداوند
تا اینجا که دانسته شد میگویم در عربی و فارسی و دیگر
 زبانها نحو و صرف دیده و اصطلاحات بسیار خوانده
 یا شنیده اینجا بیادت می آید میگوئی چرا آن مطالب
 در این زبان دیده شد و ذکرش در میان نیاید میگوئی

از انهایی که مقصود شماست هیچ بدست نیامده است
 زبانی که از روی تفکر و قراین خارجی و وحدت ذهن ترجمه
 شده باشد بیشتر از اینها که مذکور شد و مرقوم افتاد
 نمیتوان استنباط مطلب نمود و استاد این فقیر
 هیچمان دکترا من آلمانی که او خود شاگرد حکیم اندریاس
 بوده اذعان دارد که مطالب صرفیه و نحویه این زبان را
 بیش تر از اینها نیافته ام

شاید بعد از اینها اشخاصی پیدا شوند که از این شیوه
 دریافت کنند اسکو لما (مکتبها) که اکنون احداث بر
 این زبان شده برای همین است که بیشتر بفهمند
روز گذشته که مشغول تالیف و نوشتن این مختصر بودم
 یکی از اهل بوشهر آمد و دید و گفت فایده این تالیف چیست

بر فرض که کسی خطوط مذکوره را بتواند بخواند چه انتفاعی
 حایدش میشود نماز و روزه ات را درست کن
 جواب او را هیچ نگفتم (که بقول مشهور جوابش خموشی است)
 اما بدیدگان گفتم که نماز میکنم روزه هم میگیرم اعتقاد یکتائی
 خدا نموده و تصدیق دایمان بانبیاء و اوصیاء و اولیاء
 کرام علیهم السلام دارم پاره از علومات لازمه را هم بقدر
 قوه تحصیل نموده ام در این علم (دانشن خطی معنی) نیز کما
 میکنم چه عیب دارد

(اولاً) هر نادانی میداند که علم بهتر از جهل است
 (ثانیاً) بر تمام اهل عالم مکشوف و ظاهراً شده که ترقی علوم در
 بسیاری از نقاط مسکون بواسطه تفتیش و کاوش و
 ملاحظات اینیه قدیمه و آثار عتیقه است و کشف مطالب موقوف

بخواندن و دانستن خطوطی است که بر اجار کثیره منقوش است
 و خواندن ان خطوط توقف بردارد بر وجود علم آن که از
 امثال این رساله و غیره تحصیل نمایند

جناب حکمت آبا فیلسوف یکانه دانشمند فرزانه
 ذکار الملک فروغی در جریده فریده تربیت چه قدر در این ^{مطلب}
 داد سخن داده و بتنیق آن خامه گشاده اند مقالات تفحص و
 تجسس و کاوش آثار عتیقه را با شخص فرانسوی بچ شرح و بسطی پان
 فرموده اند اطال الله عمه

خلاصه حال اینجو اہم خاطر شمارا قدری بالفاظ زبان مذکور یعنی
 ایرانی (یعنی) مانوس سازیم و چشم شمارا بخطوط مزبور نشانیم
 لذا خوب است قدری از فقرات منقوشه بر اجار بعض اکتفا را
 بخط مذکوره بکاریم و آن فقرات را بخط خودشان

بنویسیم و تحت اللفظ آنها را بزبان ایشان در مقابل مرقوم
 داریم و ترجمه مطالب را نیز برابر قرار دهیم
 از این ترتیب که میدهم ضمناً قدری لغت یاد میگیرید و هم
 از قواعد صرف و نحوی که پیش از این مسطور داشتیم خاطر نشان
 شما میشود (کجا را اختیار نمایم)
 یکی از جاهای بهستان را (بیتون) اختیار میکنیم یعنی جایی
 که چندین موضع از سنگ را تسطیح نموده اند و فقراتی چند
 در آنها نوشته و نقش کرده اند
 در یک مسطحه نوزده (۱۹) فقره نوشته اند ما از فقره یازدهم
 (۱۱) تا فقره چهاردهم را (۱۴) اینجا میسنگاریم که مجموع
 چهار (۴) فقره باشد و این مطلب مخفی نیست که ترجمه از
 زبانی بزبانی دیگر هم از فصاحت خود خارج میشود و هم در

مطلب معلوم نمیکردد لذا قبل از ترجمه هر فقره را ملخصاً و مختصراً
 مرقوم میداریم که نزد ترجمه خواننده آنرا مطلب معلوم گردد
 (خلاصه فقره یا زدهیم)
 داریوش پادشاه شرح حال متمدنی را بیان میکند میگوید
 مردی ملاکه گویا نام داشت خود سری کرد و از شهر
 (بی ایش یا وودایا) از کوهستان (ارگرداش) آمد و این
 آمدن او در چهاردهم ماه (وی یخنه یا) بود و بدروغ گفت که
 من هستم بر دمی پسر کخیسر و برادر کا بوجیا اهل مملکت یعنی
 شدند از طرف کا بوجیا بطرف او رفتند و فارس و عراق و
 سایر ممالک را گرفت و این گرفتن در نهم ماه (گر میته بی) بود
 کا بوجیا بدست خود مرد (یعنی از این غصه خود را بلاک کرد)
 (مخفی نیست که کا بوجیا پسر کخیسر و از سلسله داریوش بوده)

مخفی نیست که بر دی براد
 کبوجی بوده در مملکت نوش
 انداخته بود کا بوجی بر دی
 برادر خود را کشت قتل
 را خوا بانید کبوجی در محرم
 سلطنت داشته

وی یخنه یا
 نام ماهی است از ماهها
 ایشان و معلوم نیست
 که کمال آنها چند ماه
 داشته که گویند دو یا
 ماه است حسب قیاس
 منته
 کر میته بی
 نیز نام ماه ایشان بود
 و نمیدانیم یک ماه آنها
 چند روز بود یا احتمال
 میدهم کسی روز یا
 یک روز بالاتر یا کمتر
 بوده و این حسب اوضاع
 فصول بروج قیاس
 می کنیم
 منته

میکوید (شانی) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 دارا (دازا تویش) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 پادشاه (پادشاه) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 پس (پساوا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 یک (۱) (۲)
 مردی (ماریتیا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 ماکوش (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 بود (اها) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 کوتا کومانا (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام ناما (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 آن هاق (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 خودی ادپنتا (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

از اها (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام شهر است (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام (بیایشی اولاد آیا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام (ارگدراش) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام (ناما) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 کوه (کوفنا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 از (هچا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 اینجا (اوردشا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام ای است از اینجا (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 نام (وینی یخندیا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 دراه (ماه یا) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱
 چهارم (۱۴) (۱-۱) ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱ ۱۱

از هجا (۱) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 شخص (کابو) (۲) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱ - ۱۱۱ < ۱۱۱
 به (بوی) (۳) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 او (۴) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 رفت (۵) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 و (۶) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 فارس (۷) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 و علق (۸) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱ - ۱۱۱ - ۱۱۱
 و (۹) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 دیگر (۱۰) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 مالک (۱۱) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱ - ۱۱۱ < ۱۱۱
 پادشاه (۱۲) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱ < ۱۱۱

کابو
 کابو
 کابو
 کابو

کابو
 کابو
 کابو
 کابو

این (۱) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱

 گرفت (۲) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 گرمید (۳) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 ماه (۴) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 نم (۵) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 روز (۶) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 این (۷) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 بود (۸) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱
 پادشاه (۹) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱

 گرفت (۱۰) ۳۳۳ - ۲۲۲ < ۱۱۱

دارا پادشا و میگوید بیچکس نبود نه پاری نه عراقی و نه کسی از تخمه و دود
 ماکه پادشاهی را از این کومانا گرفته باشد (یعنی پس گرفته باشد)
 اهل او از اومی ترسیدند که آنها را بکشد از این جهت بکشد که او را
 نشناختند که میدانست اهل میدانند این کومانا بردی نیست
 و او بی جهت میگوید من بودی (برادر کابوچی) پسر کبیر و ستم
 و کسی جرئت نداشت از این بابت چیزی بگوید تا من رسیدم
 و بخدا تعالی التماس کردم خدا مرا مدد فرمود روز دهم ما
 (ماکیادش) بود که من با قیل مردمانی (شکری) کومانا را کستم
 و از کاش اول آنها که ملازم رکاب او بودند در قلعه (سیک و تش)
 نام که در ملک (نی ساسی) نام که جانی است در عراق کستم و
 پادشاهی را از او گرفتم بعد و توسط خداوند پادشاه
 شدم و خداوند پادشاهی را بمن داد

میکوید (ثانی) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 دارا (دازایوش) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 پادشاه (خیشیا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 بود (نی آها) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 مرد (ماریتیا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 نه (نی) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 پاری (پاریس) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 نه (نی) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 عراقی (ماد) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 نه (نی) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 ما (اماخم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 تخمه (توما یا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲
 (دوده)

الف
ب
ج
د
ه
و
ز
ح
ط
ی
ک
گ
ن
س
ه
و
ز
ح
ط
ی
ک
گ
ن
س

..... ۲۲ - ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

کنزها (مائی مام) ۲۲ ۲۲ ۲۲

..... ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

شاه (خشناسائی) ۲۲ ۲۲ ۲۲

کهن (تی ادم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

نه (نی) ۲۲ ۲۲ ۲۲

برویا (بردی) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

هستم (امی) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

این (هی) ۲۲ ۲۲ ۲۲

کنغرو (گروش) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

پر (پتر) ۲۲ ۲۲ ۲۲

کسی (کشچی) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

نه (نی) ۲۲ ۲۲ ۲۲

..... ۲۲ ۲۲ ۲۲

چریشا (ادشش نوکش) ۲۲ ۲۲ ۲۲

چیزی (چیشچی) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

بگوید (شستنی) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

ازبابت (پاپری) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

کومانا (گوماتم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

این (تیم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

ملا (مالگم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

تا (یاتانا) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

من (ادم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

رسید (ارستم) ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲ ۲۲

الفیاضی
بدر
عنه
عنه
عنه

الفیاضی
بدر
عنه
عنه
عنه

پس (پساو) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 من (اممر) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

 خدا (اورا موزی امر) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

 انما کلم (پات یاواهی) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

 خدا (اورا موزی امی) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 اعداد (ایستام) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 آورد (ابوا) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

 است (یاک یاویش) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

مرا
 که در این کتاب
 در بعضی جاها
 شده

اه (ماضیا) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 دهم (۱۰) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 روزا (مرو چیش) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 آنوقت (نکسا) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 بود (اها) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 که (اوتا) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 من (اممر) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 با (مهدا) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 کم (گمیش) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

 مردا (مزی یایش) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳
 ان (اوم) ۳۳۳ ۳۳۳ ۳۳۳

که



من اورا (آدم ششم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 در جانش خود (گاتوا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 بنده کرم (اوانستایم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 چنانچه (یشا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 پیشتر بود (پرو و مچی) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 بین طوره (اونا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 من (آدم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 کرم (الوقوت) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 معبدنا (ایدنا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 کرم (یت) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱

میگوید (ثانی) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 دارا (نارایوش) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 پادشاه (خشیاش) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 پادشاهی (خشتره) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 کراز (تی هجا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 ما (اماخم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 تخمه (نومایا) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 برده شده (پرابرتما) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 بود این (اها او) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 من (آدم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 پس داده (پتی پدم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱
 کرم (اکونوم) ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱ ۱۲۲-۱۲۱

..... ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

و پارس (پارس ستم چا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

و عراق (دانم چا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

و (انا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

دیگر (آینا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

مالک (دهیاء) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

چنانچه (شیا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

..... ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

پیشتر بود (پرو ورم چی) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

بیم طرد (اونا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

من این (آد غرق) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

آورد (پروا برم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

..... ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

برده شده (پتیا بوم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

توسط (وشنا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

..... ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

خدا (اور مزرایه) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

این من (ایما ادم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

کردم (آونوا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

من (آدم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

..... ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

سوی کرم (هم بخش ای) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

آ (ایاتا) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

خانه (وشم) ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲ ۲۲۲

این (تیاغ) (۱-۲۱۲-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 مال ما (اماخم) (۱-۲۱۲-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 بجای خود (گائوا) (۱-۲۱۲-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲
 ایستادگی (اواستایم) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 چنانچه (شیا) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲
 بیشتر بود (پروومچی) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 همین طور (اونا) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 من (ایم) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲
 گوشه نشین (همتخش ای) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲

توسط (وشنا) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲
 خدا (اومزنی اا) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 مثل اینکه (شیا) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 گویا (گومانا) (۱-۲۱۲-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲ ۱-۲۱۲
 این تا (هی ماگوش) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 خانه (و شم) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 این (تیاام) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 مال ما (اماخم) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 نه (لیت) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲
 برده بود (پرابور) (۱-۲۱۲-۲۱۲) ۱-۲۱۲

در تلفظ کمال
 تفاوت
 ۲۱

تمام شد چهار فقره

گفتم که مقصود ما از ذکر این فقرات این بود که شما مانوس
بخواندن این کلمات بشوید و قدری لغت گیرید و از قواعد صرفیه
و نحویه آن فی الجمله آگاهی حاصل فرمایید بیاری پروردگار عالمیان
عزوجل

اکنون میخواهیم از اعداد ایشان شرفنامه پان کنیم البته
میدانید الفاظی که برای شمار پنجمین اعدادی که برای حساب
داشته اند آنچه بر اجزاء مذکور است میدانیم و میخواهیم
اما آنچه غیر مرقوم باشد قیاس نمیتوانیم بنماییم مثلاً کلمه که از برای
(اول) و (دوم) و (سیم) و (نهم) است یا قبه اند و سواهی
اینهاران دیده ندانسته اند (این است)

قرتما بفتحات (اول)

دووی تیا بروزن شدی رضا (دوم)

رتیا بکسر اول و دوم و سیم (سیم)

تو ما بفتح اول و دوم و سیم (نهم)

بر اول دقت واضح است که کلمه دوم بالغت مانزدیک است

و کلمه سیم بالغت انگلیسی که (ترمی) باشد و آن برای عدد سه است

چه قدر نزدیک است و این هم دلیل است بر این که در اول کلمات

گفتم اکثر زبانها در اصل یکی بوده اند و کلمه چهارم نیز با لفظ نهم

ما به الا شتران دارد که نون باشد (با جمله) دیگر نمیدانم

چهارم و پنجم و سایر الفاظ برای شمار را چه بسکفته اند

اما علامت برای اعداد که با اصطلاح ماهندسه میگوینم بسیار متشابه

بر اجزاء است متفرقه از یک تا دو است دیده شده مگر بعضی آن

اعداد که از وسط آن دیده نشده اما ما میتوانیم آن ترک شده

را قیاس کنیم و بفهمیم چگونه بوده است یعنی از قرینه اعداد قبل و
 بعد آن دریافت می‌نمایم و این قیاس را ما واکذار بدست شما
 می‌کنیم بقدر آنچه مرقوم و منقوش در اینه محذوبه متفرقه در امکانه جهان است
 اینجا بنویسیم بمنه و بتوقیقه *

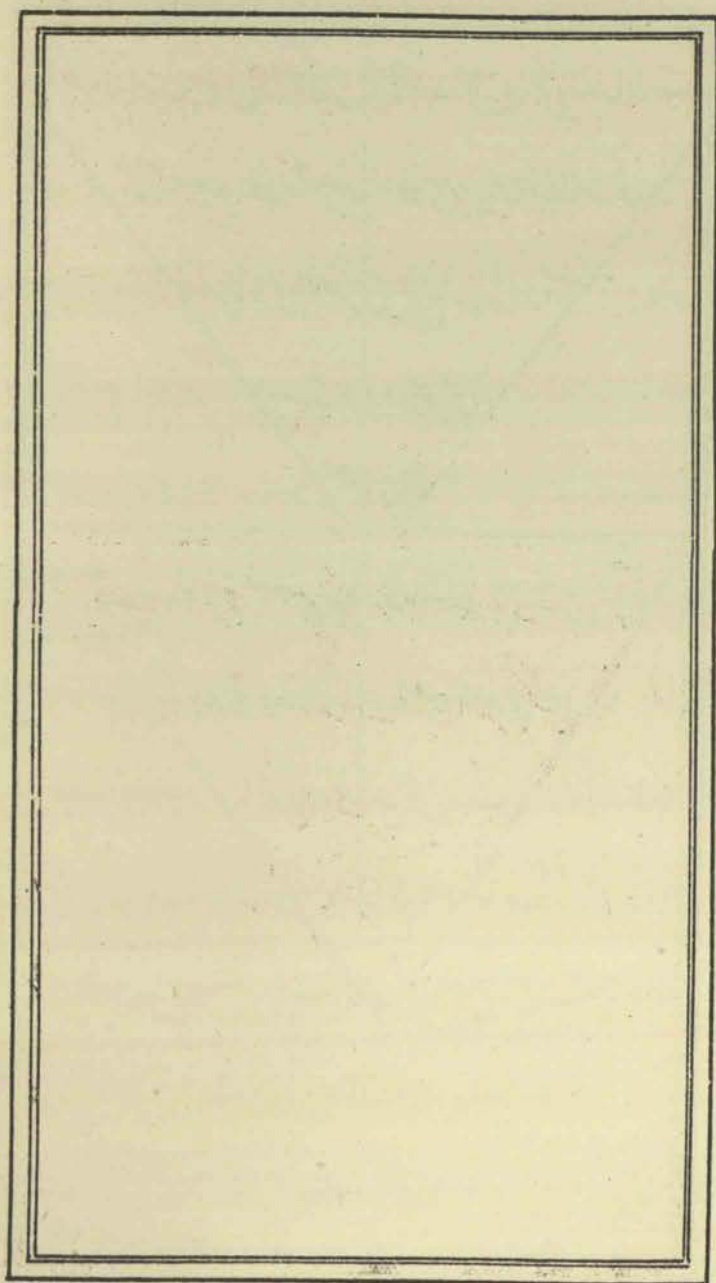
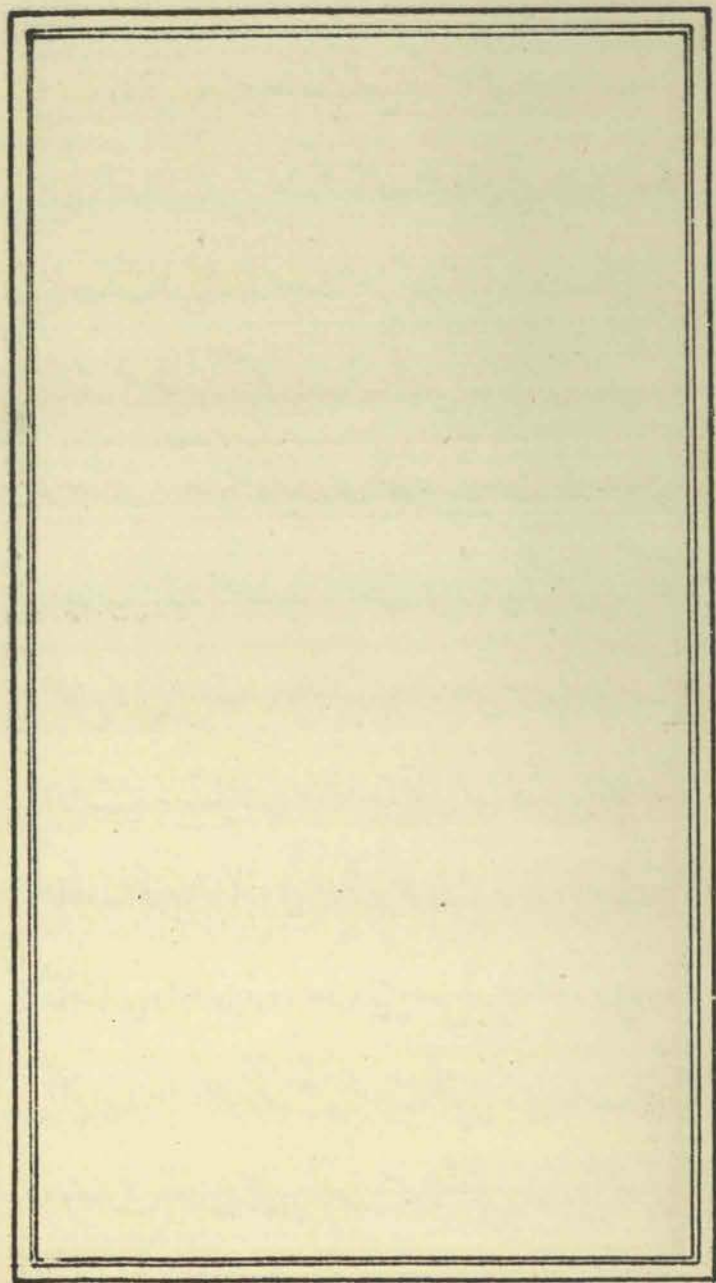
۲۲۲۲۲۲۲ ۲۲۲۲۲	۹	۲	۱
<	۱۰	۲	۲
<۲	۱۱	۲۲ (۲۲۲)	۳
<۲	۱۲	۲۲	۴
<۲۲	۱۳	۲۲۲	۵
<۲۲	۱۴	۲۲۲	۶
<۲۲۲	۱۵	۲۲۲۲	۷
<۲۲۲	۱۶	۲۲۲۲	۸

۲۲۲۲۲۲ ۲۲۲۲	۲۹	<۲۲۲۲ ۲۲۲۲	۱۷
<<<	۳۰	<۲۲۲۲ ۲۲۲۲	۱۸
<<<۲	۳۱	<۲۲۲۲۲ ۲۲۲۲۲	۱۹
<<<۲۲	۳۲	<	۲۰
سی و سه و سی و چهار تا قبل از چهل را ندیده اند		<۲	۲۱
		<۲	۲۲
<<	۳۶	<۲۲ ۲۲	۲۳
<<۲	۴۱	<۲۲ ۲۲	۲۴
<<۲	۴۲	<۲۲۲ ۲۲۲	۲۵
<<۲۲	۴۳	<۲۲۲ ۲۲۲	۲۶
چهل و چهار تا قبل از پنجاه نبردیده نشد		<۲۲۲۲ ۲۲۲۲	۲۷
<<<	۵۰	<۲۲۲۲ ۲۲۲۲	۲۸

این عشرت تا برسد بصدور تکلیف	۱۰۳	۲۲
مرکب باحاد باشد دیده نشده	یکصد و چهار تا برسد به	۱۱۵	
دیده نشده است	۶۰	۳۳
۷۰	۱۱۶	۳۴
تا برسد به ۱۵۶ ندیده اند	۸۰	۳۵
۹۰	۱۵۷	۳۶
تا برسد بدویست دیده نشده	۱۰۰	۳۷
۱۰۱	۲۰۰	۳۸
الی بعد را هم ندیده اند	۱۰۲	۳۹

عاجلاً نوشته شده آنچه مقصود بود بر سبیل استیصال و اختصار
مفصل را مقامی دیگر است
الحمد لله رب العالمین

تم الكتاب بعون الله الملك الوهاب على يد اقل السادات
محمد مسیح الله الحسینی الدهلوی ابن محمد حفیظ الله فی
شهر جمادی الاخری سنه هزار و صد و
ست و دو، هجری
معموزة بی
بموجب قانون ششم سرکار کورننت رجستری شده است
که بدون اجازه صاحب مطبع ناصری کسی
مآذون در طبع آن نیست
والسلام



بسم الله الرحمن الرحيم
 این رساله اوجیه است که جناب فضایل آباء خردمندیکان
 فیلسوف فرزانه فرصت حیدری شیرازی ادام الله تعالی ایام
 حیات استو له سرکار معتمد السلطان میرزا محمودخان را
 نوشته خان معظم اللیه از جمله اشخاص تربیت شده و باعلی
 درجه انسانیت رسیده است در زبان انگلیسی و غیره ضابط
 اطلاع کامل است و مست و اندسال قبلین از جانب اولیاد
 دولت ابد مدت ایران صانعا الله تعالی عن احد ثمان سفارت
 ممالک متحده (آازونی) رفته و عودت نموده بریاست بکشت
 شاهنشاهی دار الخلافه و اصفهان سپس شیراز مأمور گردیده و
 اکنون در دارالعلم مذکور مقیم است مکتوبی زی جناب معتمد
 (فرصت) بهندوستان فرستاده مشتمل بر سوالاتی که مرقوم

میشود و جواباتی که داده اند رساله گردیده چون مطالبش همه
 کس با سودمند و مفید است ضم ضمیمه رساله خطی منجی گرد
 بکلیه طبع در آوردم الله المستعان و علیه التکلان
 تاریخ تحریر اوجیه مذکوره مرقومه در شهر
 بیج الاول سنه یک هزار و سیصد و
 پست دو و هجری و ده ماه
 طبع ان کذلک
 اینست
 ۱۳۲۲

بسمه تبارک و تعالی

گرامی دستخط انجم نقطه که مایه فتوح و مسیح روح بود زیارت شد
لمعات کلماتش در مشکوٰۃ دلم ضیا مودت افزود و تفحات معانی
از لوله خاطر مغبهار که درت زدود اینک این همه علت چشم که دید
و میداند قلمی برداشته و غزلی گماشته ام که جواب عرض نمایم
آنچه نویسم که از اجوبه آن اسئله خامه ام از جلت سرزیر است
و نامه ام از اضطراب در تشویر لیکن از جته اقبال امر مبارک هر چه
بدانم مینگارم ایجا زآ

(سؤال) نخست از جته اینکه فراموش نمایم این مطلب را مقدم
میدارم چون حین حرکت سفارشی از مستمری خود ننمودید لازم است
که این مطلب بدانند امسال ارباب حقوق قرار شده فراین خود را
بدار انکلاف طهران بفرستند پس از تحقیق و تصدیق اولیای دولت

مغنی دارند لذا اگر فرمائی دارید بفرستید که حاضر باشد
دیگر اینکه مسافرت نامه این سفر خود را متدرجا بنویسید پربینست
اگر نوشتید نسخه برای من بفرستید خصوص وضع بمی را مرقوم دارید
(جواب) در باب فرمان ابدافقر لاشی را فرمائی بدست نیست
چند سال قبل پس از تالیف کتاب آثار عجم که از لحاظ مبارک علیحضرت
قدر قدرت قوشوکت مرقع ملت احمدی و حامی دین محمدی السطان
الا عظم و الخاقان المعظم مظفر الدین پادشاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه
و ابد الله نوره و برمانه گذشت بطیب خاطر مهر منظر ابرو میل مبارک
یکصد تومان مستمری مقرر فرمودند که ثبت دستور العمل و ضبط
دو قشرده و همة ساله مرحمت فرموده اند حال هم اولیای دولت
ابدت خاصه حضرت مستطاب ارفع اشرف اسعد اکرم آقایی
عین الدوله وزیر عظم ادام الله قبالة و ابقی الله جلالة اگر داعی را در توجوه

و ملت پرست و زحمت کش در ملک دیده اند مَحمت کنند و اگر
 مصلحت ندانند محترمند و حال آنکه گمان نمیکند این شخص اول ایران
 باینکه همواره خاطر مهر منظر هوش تشویق ارباب کمال را طالب
 است و ترقی اصحاب فضل را راغب از حقوق اهل استحقاق اغراض
 عین نماید البته رسیدگی میفرمایند و معلوم میدارند که این قلیل وجه
 جبران فکریک روز داعی را نمیکند که در هر فکری خدمتی بنوع خود

نموده و سپینمایم

عین الدوله وزیر عظمی ایران شد از او همه منتظم
 کارش همه عدل باشد و داد انصاف که داد عدل را داد

(باری) این مطلب را با انصاف اولیای دولت و اگذازید اما
 مسافرت نامه اگر مقصود شرح منازل از شیراز تا مشهد است
 لازم نیست بنویسم که برخی از آن طرق را سابقاً در کتاب آثار عجم نوشته

مگر رنیکندم ذکر شرح حال خود است که بنویسم کجایان خوردم و کجا آب
 نوشیدم یا در چه محل خوابیدم چه فایده دارد و چنانچه مراد هندوستان
 است عموماً یا بمبئی خصوصاً الآن از هندوستان که سهل است جزا
 از تمام عالم نوشته اند همه آماده و موجود و حاضر است انقدرها
 هست که لازم بکارش بنده نیست جغرافی نویسی بنده و امثال
 بنده نسبت با آنچه اکنون مدون و موجود است مثل شاهبازی اطفال
 است نسبت بسلطنتهای مستقله اما مختص امثال فرمایش جنابعالی
 سؤالات ذیل را یگان یگان از آنچه در این اوان در دستم و او را
 فرنگی با نوشته اند یا از اهل جغرافی و مهندسیین حالیه که در هندوستان
 درک خدمتشان را نموده ام و اعتماد بقولشان دارم یا اینکه بچشم خود

دیده ام عرضه میدارم

هر جا مطبوعی را مطلق میگویم مقصود ممالک و بلاد هندوستان است

و چون مقید شود با سمی مرادها نجاست (مثلاً مطلبی که انحصار
 بخود بی داشته باشد صریح اسم از اندک و میدارم
 (سؤال) هر سیری که پیش آید و غرابی دارد بخوسید
 (جواب) سیرانی که پیش آید و ششش چه فائده دارد در سیری که
 از خواندن و شنیدنش نفعی عائد گردد و خاصان را اتقاعی باشد
 میدان شرط اسب دوانی را تعریف نمودن یا تاترو بازیهای ^{کشتن}
 را توصیف کردن یا مجالس نامک را وصف نمودن چه سودی دارد
 جز تصبیح عمر نیکویم من اینها را ندیده ام دیده ام خوش را هم دیده ام
 ولی اوقات را صرف نگارش آنها نخواهم نمود مگر بقریبی یا ضرف
 آنهم مختصر و مفصل را حواله میدهم بمغولهای اسب خر که پانیند ^{سینند}
 و بروند در ایران بجاس عدیده تعریف کنند
 (سؤال) مساحت هندیست و حدودش کجا و کجاست آنرا ^{نیکو}

دیده ام و مساحتش را میدانم ولی هندوستان نیامده ام از آن نیز
 میخواهم مطلع باشم همچنین از جمعیت و عساکرش مرقوم دارید
 (جواب) آنچه در جغرافی تازه انگلستان خواندم و هم از راه
 جغرافی استماع نمودم مملکت هندوستان مرکب است از قطعه جنوبی
 آسیا که بیشتر اطراف آن را آب گرفته (یعنی دریاست) طرف
 شمال آن محدود است بکوههای (همالیه) و طرف مشرق آن ^{بدریا}
 بنگاله و طرف جنوبش بحر محیط هندوستان و طرف غربش بدریای
 عمان نقشه بسیار دارید ملاحظه فرمایند
 طول هندوستان از شمال بجنوب است و عرض آن از مشرق
 بمغرب در کتابی که مساحت هندوستان را نوشته اند مسطور ^{است}
 که مساحتش مربعاً قریب یکصد و سه هزار و چهار صد و سی و چهار
 فرسخ ایران است که هر فرسخک ایران مطابق است با میل

و شصت و پنج صدیک (۶۵۰۰۰۰) انگلیسی (اتقی) جمعیت
 هندوستان را دو از ده سال قبل از این بدقت شمار نموده اند قریب
 دو بیست و هشتاد میلیون دیده اند ممالک هندوستان بواسطه
 آهمن تمام سپیدیکه مربوط اند و تقریباً پنجاه و هشتصد فرسخ راه آهمن
 در هندوستان ایراست و نزدیک هشتاد و هشتاد فرسخ خط کرا
 دارد و مدرسه‌هایی برای تربیت اطفال تشکیل داده اند (انگلیسی)
 و خود امانی هند نیز از روی میل و رغبت هم خود را صرف این کار میکنند
 و متجاوز از ده کرو و تومان ایران در سال صرف این کار میشود
 این پول را خود امانی هند میدهند با اسم خیرات داخلی بدولت ندارد
 اما لیاقتی که انگلیسیها از ممالک هندوستان ما خود میدارند
 هشتاد و هشتاد لک هند میشود و تقریباً نصف آنرا برای تنزیل پولی که دولت
 در هند مقروض است میدهند از قرار صد سه و بقیه آنرا مخارج

انما لک ینمائند اما عساکر هندوستان سیصد و پنجاه هزار نفر هستند
 بنطامی گرفته اند (در سالنامه که هر سال مینویسند دیدم) و این
 ممالک تمام در تصرف انگلیس است که مستقیماً در تحت اداره است
 و بعضی از ممالک هند که رقیق و فقو امورشن بدست سلاطین
 و نوابهاست ایشان نیز مطیع و فرمان بردارند تصرفات عمده
 را در ملک بصواب دید انگلیس می نمایند مگر مختصر تصرفاتی که چندان
 اهمیت نداشته باشد

(سؤال) اجرای اوامر و احکام هندوستان چگونه است و صدور
 از کجاست

(جواب) اوامر و نواهی و احکام از مجلس پارلمنت انگلستان
 صادر میشود و در هندوستان مطاع و جاری است

(سؤال) شهرهایی که اداره مخصوص دارد و حاکم مخصوص از جانب

سلطنت در آنها می آیند که اند

(جواب) هندوستان را بچند حکومت بزرگ منقسم نموده اند که اموات

دولتی بواسطه اداره مخصوص میگذرد (مثل) بمبئی مدراس

بنگاله پنجاب برما و غیر ذلک جاائی دیگر که توابع آنها باشند

در تحت این حکومتها و نخواهند شد و معتبرترین شهرهای هندوستان

کلکته است که پای تحت هندوستان میباشد هشتصد نصد

نفر جمعیت نوشته اند دارد و بعضی از زمینین جغرافی دان را

دیدم میگفتند اکنون هزار هزار نفر میرسد که یک میلیون است

(سؤال) عرض و طول بمبئی و جمعیت آن چه قدر است

(جواب) بمبئی بدر از واقع شده پیش از اینها گمان میکردم شب جزیره

باشد با وجودی که هزار مرتبه نقشه آن را دیده ملتفت نشده بودم

ولی جزیره است اینکه از بمبئی بکراچی یا بپوننه و غیر ذلک میروند بواسطه

راه آهن پل بسته اند که کاری از پل میگذرد و بخشی می رسد بلی کاهی که

دریا جزر و مد پیدا میکند خشکی دریا متصل بخشکی زمین میشود

به حال طول بمبئی قریب دو از ده میل است (هر میلی هزار فوت مقصد

و شصت یارد است و هر یاردی که وار هم میگویند سه فوت است

و هر فوتی دو از ده انچ و پنجاه و یک فوت قریب پانزده ذرع ایران

است) بعبارة آخری هر یاردی معادل است با چارده گره

اما عرض بمبئی معلوم نمیشود (چرا) بجهت اینکه یکجا پنج میل است یکجا

چار میل یکجا کمتر بسا جاائی است بنزار قدم غیر مد شکل آن زمین

معوج است

اما جمعیت بمبئی هر سال کتابی مینویسند (اسم آن کتاب کلندراست

افرادش را مرقوم میدارند از روی تحقیق نه تخمین بقدر امسال

که سینه یکزار و سیصد و پست و دو و هجری است و یکزار و نصد

و چهار مسیحی ده لکت مخلوق دارد یعنی بیشتر از پیشتر با وجود اینکه چندین سال است مرض طاعون در اینجاست و بسیاری در گذشته اند مع هذا کم نشده بجائی چند که از اطراف آمده اند و الحمد لله حالاً ناخوش نیست و اگر هم باشد بسیار بسیار کم آنهم در جاهای کثیف و در طایفه بی تمیز بدخوراک

(سؤال) توابع میبوی چه قدر میشود

(جواب) توابع میبوی بسیار است که جزو حکومت میباشند مثل بلاسنور باندا باره بتونکر کمبایت آودیپور و چون دهرول غوندل زیجره خیرپور پور بندر راجکوت چن راداپنور سوت و ادپوان و غیر ذلک و امر و نوای آنها از میبوی است

(سؤال) وضع حکومت و فرما زوایی میبوی چگونه است نواب و

صاحب منصبان ایالت چند است و اجزاء و کار گزاران چه قدر (جواب) در میبوی چند اداره دار الحکومه تشکیل داده اند هر یک از آنها برای امری و محلی معین شده اند بعضی آنها را نایب سرکار میتوانست حساب کنید که همه در ظل اویند و سرکار حاکم بر آنهاست و برخی اداره مستقل هستند که کاری بسرکار ندارند (بعبارة دیگر میگویم) گورنر حاکم کل است بر همه و البته بر تمام برتری دارند نهایت بر بعضی ادارات مداخله نمیکند که خود استقلال دارند بکار خود و هر یک از آنها که دارای اداره هستند مستقل شغلی دارند که تفصیلش بسیار است اما ادارات اجمالاً نوشته میشود

می اداره پلیس است از برای عدالت جریمه تشکیل یافته دزدی و شرارت و اذیت و آزار و نجاها را حکم مجازات میدهند در این اداره کفتم شعبه است که مجال تفصیل نیست

(پلیس کرت) در آن داد میکنند مطالب جزئی را مثل دزدی
 یکی دیگر اداره عدلیه است و آن برد و قسم است قسمی را
 (دای کرت) میگویند که در آن گفتگو میشود و داد میدهند مقدمات
 بزرگ را مثل قتل نفس و ادعاهای خیلی بزرگ و در این مجلس
 ججها هستند (قاضیها) که حکم میکنند و تفصیل این مجلس را بعد
 عرض خواهم کرد قسمی دیگر را (اسماں کپس کرت) نامند که در
 گفتگو میشود از ادعاهای جزئی

دیگر اداره (میونسپال) یعنی اداره نظافت و آرا اداره
 بلدیة نیز میگویند این اداره خیلی بزرگ است و این اداره
 ایست که هیچ دخل بایالت ندارد و خود مستقل است و
 این اداره امضاء و وکلای و اجزائی است که دخالت در
 مملکت دارند برای آب مصارف اهل مملکت و چراغ کوچیکها

و خانهها و نظیف شهر و غیر ذلک و باین اداره است تسطیح کوچهها
 و پاک نمودن جاهای کثیف و زباله شهر همچنین ساختن عمارات در
 محل و مکان باید باذن این اداره باشد و دولت هم ضامن این اداره
 و کفیل آن هست در قرض کردن پول از رعیت و این اداره
 رئیس مخصوص دارد و اجزائی بشمار که بهر کس کاری محول است
 آب شهر میدانند که از تزل است یعنی در چند جا تالاب ژرف بسا
 بسیار بزرگ ساخته اند که آب باران در آن جمع میشود و رشتانی
 از آنها کشیده اند بلوله های آهنی تا شهر و آنها را نیز شعبه شعبه نموده اند
 بجللات و نیز کوچهها و بخانهها برده اند در هر خانه بلکه در هر طاقی
 قلی است که دهن شیر دارد صبح علی الطلوع آب میدهند عصر نیز
 همچنین از برای خوراک و کار ساز مردم شهر کاهجی بر سر هر کوهی
 که قل است (با صطلاح خود مان تنوره) اسبابی برپا نموده که

بالای آن صفحه ایست مثل بردجات مثل صفحه ساعت و عقربه
دارد که از آن می فهمند در چه خانه آب زیاد یا کم رفته یا کدام راه
آب خراب شده یا کجا مسدود کرده فوراً دفع آنرا نمایند
اما در عمل چراغ در گذر یا چراغ کاغذ یا برق هر شب روشن است
و حدی دارد که تا چه وقت باید روشن باشد همچنین در بستر
چراغی است که مخارجش نیز با اداره مذکوره است لمبر چراغها را
تا چهارده هزار دیدم شاید بیشتر هم باشد

اما در عمل نظافت کوچه ها در بسیاری از کوچه ها دو خط راه آهن
برای (ترموئی) هست و آن کاری مخصوصی است که تفصیلاً
عرضه میدارم در دو طرف آن خطوط دو معبر برای کاری های
دیگر و کالسکه است و در دو طرف آن دو معبرند که گزیندیک
بدکا کین یا دیوار است سنگ بست کرده اند برای پیاده

روی معابری که برای راه ترموی هست و همچنین آنکه برای عبور
کالسکه است زمینش محتوی است بر سنگهای خرد خرد که روی
آنها را بکل و آهک انباشته اند و هرگاه از سطح خواهند خارج شود
کنده کوب مینمایند و سنگ ریزه ها را تجدید میکنند یک کاری
است دارای سه غلظت آهکی بسیار بزرگ که حرکت آن
کاری با سباب بخارا است یکی بران سوار شده در کوچه ها
میکردند و زمین را مسطح میکنند و اگر جانی باشد که تنگ باشد و آن
کاری نتواند عبور نماید غلظت دیگر که نیز از آهن است با حلقه و
زنجیر میکشند و راه را مسطح مینمایند و هر روز دو مرتبه
(صبح و عصر) چندین نفر موکل شدند که سرتوره (نل) کوچه ها
را بر میدارند لوله مانی از بر بلند در آن گذارده آب فوران میکند
از سر آن آب ترشح میشود بمسافت چهل و پنجاه ذرع راه آب

می باشند اچنانا در بعضی کوچه ها اگر این توره نباشد اسبابی است
یعنی پیپ های کلان است که انرا کاو میکند باد و چرخ بزرگ
و در زیر آن پیپ لوله ایست که اطرافش همه شبک است
سوراخهای آن آب ترشح میکند و زمین را آب می باشد همچنین
اسبانی دیگر که آنرا هم کاو میکند باد و چرخ بزرگ زیر آن لوله ایست
قطور که اطرافش موین است مثل بر دوش بحرکت چرخها
لوله گردش میکند زمین را جاروب نماید همچنین اسبابی دیگر است
که آنهم باد و چرخ کاو میکند زیر آن دندان هائی است از آهن
مثل شانه (یا مثل پنجه های بر کشته) مثل وکل های راه راجع
میکند و میکشد و می برد و اگر اچنانا پس کوچه باشد که این آلت
عبورش صعب باشد و مردش دشوار اشخاصی حاضرند
دارای سیل و بیلکت و جاروب و زینیل (کارشان معلوم است)

بیا

بنابر این تقریرات که نمودم خواهید دانست که این اداره چه قدر
عمله لازم دارد (انچه شنیدم از ثقات) سی هزار عمده برای این کار
است و هر خانه را معین کرده اند که چه قدر آب لازم دارد
و چراغ میخورد همچنین تعیین نموده اند که اجاره و استجاره هر خانه
چه قدر است از روی قانون صد پست اداره بلدیة از خانه های
اما از خانه که خالی باشد و مسکون نبود چیزی نمیکند (با جمله)
این اداره خیلی بزرگ است همیشه اوقات در صندوق این اداره
بلدیة صد لک که هست که در تومان پول ایران باشد موجود
است برای مخارج مذکوره و چیزی دیگر هم این اداره از رعیت
میکرد یعنی از ناگولات و نخها که از خارج می آورند (مثل کمرکی)
باسم مصرف شهری و آنرا کمرک شهری میگویند
دیگر اداره (پرت برنشت) این اداره ایست که اجاره و استجاره

صد لک
در صندوق
این اداره

بعض از زمینهای دولت با اختیار اوست و مدخله به لنگرگاه است
 و حاشی دریا و زمینهای که دریا بوده و خشک نموده اند میکنند و بر آنها
 عمارت میسازد و این اداره از جهازاتی که وارد میشوند چیزی
 نمیکرد (و عمل گودی باین اداره است) گودی بضم اول جانی است
 که هرگاه جهازی ضایع شود مرمت لازم داشته باشد آنرا میکشند
 در آن گودی که فرض کنید حوض بسیار بزرگی است کنار دریا
 که آبش اتصال باب دریا دارد پس از راندن جهاز در آن گودی
 پای است از تخته که بجا حرکت میکند میراند یکطرف آن گودی باز
 بزور بخار او را فرو میبرند تا زمین که قطع آبر از دریا میکند و بر
 بستن و گرفتن بعضی رخنه آدم میفرستند زیر آب (که تفصیل آنرا
 بعد عرض میکنم) افوق آب را از آنجا میکشند آب که تمام شد
 جهاز در خشکی واقع میشود در این هنگام ممتش مینمایند باز آنجا را

آب می اندازند چل را بر میدارند جهاز دریائی میشود
 اما تفصیل فرستادن آدم زیر آب لباسی که طوق کردن با صلا ح
 یعنی آن فلز است می پوشد زیر آن طوق برقرار داده اند که
 هم گردش را صدمه نزنند هم ملصق بیدنش شود (برای عدم ستر است
 آب) سری ساخته اند نیز از فلز دو چشم دارد از شیشه آن سورا
 میکند از بند بر کله اشخص که صورت و گوش و گردنش مستور میشود
 و پایین آن سرپیچ دارد که بطوق مذکور متصل میشود که اصلا آب
 داخل آن نمیکردد قطعه از سرب یا سنگت بگردنش می اندازند
 برای اینکه سنگین شود زیر آب خود را نگاه دارد (اسباب تنفس آن)
 لوله بری ساخته اند اتصال دارد بان سری که از فلز است و
 از اب پیرون آورده اند بر لب دریا اسبابی است مثل میمونجا
 حرکت میکند و متصل هوا را در آن لوله میبرد و هوای تازه را که

بکام و دهان آن شخص میرساند کار خود را که کرد پسون می آید مگر خود
دید این عمل را و اگر عرض کنم بالاتر از این را شاید بعضی باور نمایند
همین اشخاص میروند زیر آب تا مدتی کار میکنند مثل آنک می شکند
گوده میزنند زمان غذا می آیند پسون چیزی میخورند باز میروند کار
میکند (مانند عمل)

چون سخن از زمین در میان آمد و اجاره آن این مطلب بنظر من
که عرض نمایم (در باب زمینهای شهر) زمین یا از قدیم مالک داشته
یا نداشته اگر مالک داشته حال هم مال خود او است و دخلی بدو
ندارد و آنجا که مال دولت بوده و هست بر عیت اجاره میدهد
اسمی روی آن میکند و چیزی میکرد گاهی هم میشود زمینی بکسی میدهد
چیزی نمیکرد میکوید بر او عمارت بسازد تا فلان مدت منتقضی شود
حق دولت است (مقصودش از این کار آبادی ملک است)

و گاهی زمینی را میفروشد به بیع شرط که هر وقت بخواهد پس بگیرد و بیع
عمارتی را که ساخته بدهد بسا اوقات مبلغی که فروخته اکتفا نمیکند چون
به بیع شرط است فبن آورده باز چیزی میکیرد با اسم اینکه زمین فروخته
خلاصه اگر زمین پسون شهر باشد و محل زراعت باشد بر عیت
میدهد تا زراعت نماید هر چه حاصل بعمل آمده یکت میکیرد (مطلب)

انچه در این باب که مذکور شد راجع با اداره مخصوصی است
دیگر اداره (ریگرتیوت) یعنی فشی کرمی مکاتب و نوشتجات
و مستندات تمام امورات مذکوره در این اداره است
بعبارة اخری کارهای اداره های مذکوره راجع باین اداره است
و این اداره نوشته های را می برد نزد (گورنر) و این اداره
نیز شقوقاتی دارد
حالا که اداره ما را پسان کردیم باز بر کردیم بمطالعی که راجع بانها

محل از صورت
دخول آن شخص یا
مستور را مگر
میکوید

مطلب
نکته است
کاره از این جهت
نوشته های را
میکوید

و آن این است که هر کدام از آن اداره با مجلس شورای واری دارند که
 از (می تینک) میگویند اگر نخواهم تفصیل این مجالس را بدیم اولاً
 درست بکنه ما نمیدانم تا یاد راز امیکند آیا یکی از جمله مجالس
 شوری را که تحقیق دیده ام بنویسم از آن پی بکلی خواهیم برد (مجلسی
 است برای شوری) آنرا گویند میگویند مطالب بزرگ
 در آن انجام می پذیرد این را سخت بدانید که حکومت بنفسه
 با حدی حکمی نمیکند مگر با عقد این مجالس (به حال) هر گاه امری
 واقع شود یعنی حکومت نسبت بر عایا مطلبی داشته باشند
 او را هم پیش آید که باید حکمی بدهد یا اینکه رعایا بالنسبه حکومت
 عرضی و مطلبی داشته باشند اطلاع میدهند بزرگان و عیان
 در آن مجلس حاضر میشوند هر مطلبی که هست در میان می آورند
 و با هم گفتگو نمایند آرا خود را یک یک ابراز میدهند تا اینکه متفقاً

تصویب آن کار یا امری را که مقصود است می نمایند (این قرا
 داد دولت و رعیت است) و باید بدانند که مجالس که مرتب
 میشود و منعقد میگردد برای مطالب مهمه در شهرهای هندوستان
 آنها (مجالسها) شعبه هستند از مجلس بزرگ در کلکته که پای
 هندوستان است و مجلس کلکته هم شعبه ایست از مجلس بزرگ
 بزرگی که در لندن است (در مجلس لندن از قرا معلوم چهارصد
 انسان هستند همه معمر که سالها در خدمات دولت حاضر بوده اند
 مردمانی کار افتاده جهان دیده آگاه و بصیر در سیاسی و پلتیک)
 بر گردیم مطلب خود و مثالی بزیم از آنچه در بمبئی خود دیده و ملتفت
 شده ام (مثلاً) حکومت میخواهد اجراء مطلبی نماید یا خارجی تعلق
 بملکت گرفته میخواهد بگیرد یا خیال دارد عمارتی بسازد در صورتی
 که وجه آنرا خود دولت میدهد نفوس را آگاه میسازد تا امری دهند

نوقت در آن کار اقدام نیاید و در صورتی که وجهی از رعایا میخواهد
 باز ایشان را در مجلس طلبیده کشفوهای نمایند وجه را مثلاً رعایا تقسیم
 میدهند و بر مالیات خود آن وجه را می افزایند بطوری که تمام
 راضی شدند (ماحصل) این وجه بغفت و اضرا گرفته نمیشود و اما
 اگر رعایا مهمی دارند که میخواهند در ملک امری را جاری نمایند با
 آن مجلس پس از کشفوها که باتفاق رای داوودان امر جاری و ساری
 میگردد و بکذا مطالبی که در آن مسئله خرج نباشد بلکه کشفوئی
 بزرگ باشد نیز حکومت و رعیت باید یکدگر مشورت نموده چون
 آراشان متفق گردد مجری میدارند

و اگر بالفرض آن مطلب که در مجلس بیبی (یا جای دیگر) کشفو شده
 و آرا بر آن متفق نشده میکشد این قضیه بجهت بزرگ کلکته (پای
 هندی) انجام نپذیرد و مناظره کار را تمام میکنند و اگر ایجاب

انجام انجام نگیرد و میکشد تا مجلس لندن در اینجا علی التحقیق میکند رد
 (باز مثالی بزعم) مثلاً جنگی در میان است و وجهی برای اعانه جنگ
 دولت میخواهد و لازم دارد در انعقاد مجلس مذکور پس از کشفو رعیت
 مبلغی میدهد بطوری که هیچکس شاکی نیست چو که این رایک نوع از
 قانون میدانند (اگر چه رسم این لاشی نیست که فضولی کنم بلکه آن شش
 را ندارم که عرضی بنایم) ولی از روی بیطاعتی عرض میکنم از رعایا
 دولت ما آنها که صاحبان ثروت و جاه و ملک و دستکامند تا مردمان
 متوسط و پایه چه عیب دارد و دو تنخواه و ملت دوست باشند اقطاع
 آتشی بر رعایای خارجه نمایند دیون دولت را از روی تقسیم متحمل شده
 این رشته که نقداً بگردن ما و بدست اجنبی است بکسلانند چو که بندگان
 اعلیحضرت همایونی را و اخافده مثل پدر بر ما مهربانست بلکه از پدر
 مهربان تر است امید که بزرگان و هواداران دولت ما تشکیل

امر سهل را بدینند و رفع آن بار منت را از گردن های ایران صائنا
 عن اعدائهم بنمایند (و اگر چنانچه اظهار این معنی از هیچ معنی خلاف رسم
 بوده است عقا میکنم) بر میگردم بطلب خود بیشتر عرض نمودم که آن
 قاضیها که آنها را جج میگویند تفصیلی بیان خواهم نمود
 اکنون شمه از آن عرض میشود بسیاری از امورات مذکوره مسطوره
 بلکه اکثر در مجلس قاضیها (ججها) که آن مجلس را کت می نامند انجام
 میشود و میگذرد و در مجالس عدیده ایشان بنده رفته و تماشا کرده
 و حتی جلوس نموده و علمی حاصل کرده ام (شرذمه بیان میکنم) کت
 متعدد است اما حال سخن از (هئ کت) میگویم یعنی کت و عدالت
 خانه عالی در این کت چند مجلس است که هر یکی را ججی است و در
 طبقه زیرین این مجالس یک مجلسی است مخصوص برای اینکه اول عرض
 مردم در آنجا ابراز داده شود شخصی که رئیس آنجاست میداند که آن

مثلاً در فلان کت چند ادعا و کشف کورده شده و البته میداند نزد فلان
 جج چه قدر مرافعه ناقص موجود است لهذا عارضی که میرود عرض آنرا
 حواله میدهند بجلسی که مرافعه زیاد در آن نیست بدستور او عارض بجلسی
 معین میرود و شخص عارض و کیلی تعیین مینماید (و کلار بسیار اند که کار
 شان همین است) مثل ایران و گذشته از و کلار اشخاصی دیگر هستند که
 آنها را بالستر میگویند اینها برای نطق کردن خدمت جج میباشند
 پس و کیلی خلاصه عرض عارض را می نویسد میدهد به بالستر او نیز آنرا
 خلاصه کرده در مجلس برخاسته نطق میکند و بعضی جج میرساند
 (و مضمی نماند) که شخص بالستر نیز عالم است و شرط این کار علم است
 و پایه علمش باید درجه علم جج باید باشد یا نهایت یک درجه کمتر اما حق
 و کیلی و حق بالستر معلوم و مشخص از روی قانونی است که برقرار
 دیناری از آن قرارداد تخلف نمیشود نه این است که و کیلی بگوید

بدعی امروز ما همان تو هستیم یا پول نهار مراده یا روزی فلان مبلغ یا
 بدعی یا اینکه سخنی بناحق بگوید و حق را پایمال کند هیچیک از اینها نیست
 و لباس اشخاص بالستر طریزی خاص است (یعنی جبهه است که پشت
 کردن آنرا چنین داده اند و این لباس رسمی است که بهین لباس
 مجلس وارد میشوند) و این چه قاعده خوبی است که هر مرافعه که در روز
 باید در آن حکم شود مثلا پنج پیش داده مقدمه باید امروز بگذرد ام
 مدعی و مدعی علیه را بنویسند بر لوحه برد مجلس گرفت می آویزند اشخاص
 مذکور قبل از انعقاد مجلس می آیند بر آن لوحه مینکند اگر نام ایشان نوشته
 شده توقف مینمایند و میدانند امروز مقدمه ایشان میکند و و اگر
 نوشته نشده میروند با مان الی و از شغل خود باز نمی ماند
قدری از طریق و آیین حج عرضه بدارم این شخص که قاضی
 هرندهی میخواهد داشته باشد چنانچه انگلیس و هند و مسلمان هر سه

را دیدم مشغول قضاوت بودند شرط در قضاوتش دو چیز است اول
 دیانت دوم اجتهاد بطور اکمل در مسائلی که متعلق بر مرافعه میباشد و
 اطلاع از وضع قسم دادن هر ملت و هرندهی و استحضار از احکام هر دینی
 مخصوص کتب قیمیه مثل شرح لعمه و غیره را ترجمه کرده حاضر دارد
 که اگر اذعایان دو مسلمان باشد بر قانون شریعت حکم میکند
 و سر آمد همه اینها تفرس آن شخص است که مجال است امری بر او پخته
 باشد و مجال در آن داده ام که مرا متحجر نموده کی اینکه در مقام استنطاق
 چنان تقریر میکند و پرسش مینمایند که اگر شخص قاتل باشد یا کسی در زد
 کرده باشد ابراز میدهد و امکان و مجال دروغ ندارد یکی دیگر اینکه
 هنگامی که (بالستر) ایستاده مقابل و نطق میکند و عرض حال موکل
 موکل را بنماید سراپا گوش میشود و میشوند مبلغی سخن را که شنید با قلمی که
 بدست دارد دیکت یاد و کلمه یادداشت مینماید باز گوش میدهد و بکنند

مثلاً بانتر اگر صد کلمه حرف زده باشد حج پنج کلمه بعد از آن خواهد (بسا که واقع
 میشود) آن سخنان را بدون کم و زیاد که شنیده بهمان پنج کلمه یادداشت
 بیان نماید و از قرار تحقیق این خود یک نحو علمی است که درس مینویسند
 و تعلیمی مخصوص دارد و چون حکم کند غیر الحقی نکند حالا فرض قاضی حکمی
 نمود میتواند مدعی یا مدعی علیه بگویند ما این مرافعه را قبول نداریم در اینجا
 اگر چه حکم قاضی مذکور جاری شده ولی مرافعه را می برنند مجلس دیگر
 نزد قاضی دیگر او نیز رسیدگی میکند اگر حج اول درست حکم کرده امضا
 میدارد و اگر احیاناً بفهمد خط نموده رود و او اسی نگردد میکوید اشتباه
 او را (این مطلب در ادعای خیلی بزرگ است)

قدری هم از مجلس دو روز و حج پان گتم مجلسی است وسیع دو
 تاب و در کرسی و نحو ذلک بقطار گذارده برای مردم در یک طرف مجلس
 هم و ستمگاهی است مرتفع کرسی بزرگی نهاده که جای قاضی است

مخاضی روی او و ستمگاهی دیگر است از محل حج پست تر و از محل
 مردم بالا تر بران کرسیها نیز گذارده اند این جای نشی و محررین و محاسبین
 است و دو تاب و در این مجلس پرا از کتاب است همه در فقه و احکام
 مرافعه از هر مذہب و طریقه وقت ورود حج یک سپاهی ^{صطلح}
 خودمان (فرش) میاید صدائی میدهد اشاره باینکه حج آمد مردم تعظیم ^{صطلح}
 وارد میشود دو نفر سیاول که شترهای نقره دارند جلو او هستند
 بر کرسی خود می نشینند بعد از تواضع مقدمات از روز پہلوی دستش
 حاضر است یک یک را کفکوی میکند و حکم میدهد این عجب است
 که در آن مجلس ابداً مهممه و غلغله و بر سر یکدیگر زدن و فحش دادن
 منسوخ و متروک بلکه معدوم است محال است که دو نفر بلند حرف
 بزنند و محال است که بدون رویه سخن بگویند یکی که حرف زد و تمام
 کرد دیگری بتکلم می آید مثلاً اگر زیدی در اشاره کلام بعروسی فحش بدهد

عمر و ابد اجواب نیکوید و وحشت نیکند وقتی تکلامش تمام شد او را
 اذن میدهند سخن بگوید عجب تماشائی دارد نزد فتوای خون از روز
 حج و بعضی اجزا لباس قرمز می پوشند قائل را که حاضر نمودند پس
 از لشکوها و شهدا و ثبوت در حالتی کنج بسیار کرده دارد از این
 فتوی معلوم است که حالش در کون است فتوای کشتن او را میدهد و
 فوراً آن قلمی را که بدان فتوی نوشته میشکند و بر زمین میزند و بر میخورد
 (سؤال) مدت حکومت حاکم چه قدر است

(جواب) پنج سال تمام پس از این مدت میرود دیگری بجای او میآید

(سؤال) هوای هندوستان عموماً و بمبئی خصوصاً چه طور است

(جواب) لازم بعرض بنده نیست کتابهای انگلیسی در خبراتی همچنین

فارسی نزد سرکار موجود است هوای تمام نقاط هندوستان را نوشته اند

البته جاهای خوب دارد مثل پنجاب و لاهور و پشاور و خودکلت

پنجین پونه و دہلی و پنپال و حیدرآباد

پونه بدجائی نیست هوایش را مثل هوای شیراز دیدم بسیار لطیف

است رودخانه دارد که همیشه آب در آن جاری است و آنرا (ندی)

میکویند اما آن آب باران است در هنگام برسات طغیان میکند و

غیر برسات کم میشود و آن رودخانه بسیار تماشا دارد سده و بندی

که در آن بسته اند از عجایب است شرم میکنم دیگر نام بند همین

یابند امیر را بر دم در جوار آن باغی است بسیار ممتاز خوش وضع بار

از جمله تماشاگاه پونه است و این باغ را هم باغ ندی می نامند

راه پونه هم خالی از غلبت نیست از بمبئی که با نجامیر و ند چون کوه در

است پست و پنج یا بیشتر کوه را سوراخ کرده اند خیلی مطول که گاری

در آنها عبور میکند بسا کوه سوراخ شده که مدت طول عبور کاری در

بسه و چهار دقیقه طول میکشد از وضع نقرانها عقل متحیر است (خلاص)

عرض کردم هوای پونه مثل شیراز است وقتی هم تردید داشتم
که آن هوا بهتر است یا هوای شیراز کاهی این را بر آن کاهی آنرا
بر این ترجیح میدادم آخر الامر پس از توقف چندین روز هوای شیراز
را ترجیح دادم قطع نظر از تعصب چرا که در شیراز آب جاری و چشمه‌ها
است و در اینجا نیست البته جغرافی دانایان میدانند که لطافت هوا
بواسطه کثرت آب شیرین است (بهر حال) در پونه باغی دیگر است
مسمی به (سبلر گاردن) چونکه نزدیک بستر بازخانه است شهدانند
باغ این خوبی کمتر بلکه هیچ ندیده ام جمیع مرکبات و میوه‌جات از هر
قبیل و از هر نوع ایرانی و هندوستانی و غیره را داراست حیاض
و آبشارها و خیابانهایش طوری است که زبان و خامه از تقریر و تحویق
عاجز است نهری جاری همیشه در آن هست آب این نهر هم از بستر
است و این باغ خیلی بهتر از باغ رانی است که در بمبئی دیده ام

(خلاصه سخن در هوا بود) اما هوای بمبئی بسیار بد است کثیف و متعفن
ناسازگار خصوصاً برای غرباد و وقت که با ابدان مردم شورات
و دانه‌های سرخ پرون می‌آورد و غیر از اینکه شهرت آراسته و بازاریت
و قشنگ و منظم و پاکیزه دیگر تعریفی ندارد ولی برای تجارت محلی بهتر
از این جا دیده نمیشود بجهت تجارت عجب مرکزی است و برای معامله
غریب نقطه (شاید بعضی باور نکنند) اگر شخصی پانزده هزار روپیه داشته
باشد روزی پانصد روپیه سود از آن می‌برد این را نه من میگویم از تجار
معتبر پرسید و تجارت در بمبئی صد پنجاه مالیت میدهند بس انهم از روزی
دو نفر آنها که بدانند سود برده اند

باغی در بمبئی هست موسوم باغ رانی که مذکور شد این باغ هم خالی از
تعریف نیست خیابانهای معوج و بی‌معوج دارد که تعدد در آن نموده اند
ولی شخص از اعوجاج آنها حظ میکند بسیار خرم اشجارش مردف و یک

اندازه است حتی سبزه و ریاحینش یک هوا تازه فواره های
 آب از هر سوی آن بجستن و فوران است (اما آبش از نزل است)
 در این باغ عمارتی است دو طبقه بسیار عالی و بزرگ در آن استخوان
 و اجسام و اجساد بسیاری از وحوش و طیور را نگاه داشته اند اکثر
 در پشت جعبه ها که از بلور است گذارده اند برای تماشای مردم که
 خواهد گویا و هر که خواهد کوبد و کسی را منعی نیست اما بشرطیکه ابد است
 نزدیک شاخه از درخت یا برکی از شاخه یا کلی در سبزه نبرد و نزنند
 که اگر برد و زرد فوراً آنرا جرمی میکنند در فضای این باغ متفرقه سرباز
 و ایوانها و عمارتها ساخته اند همه کوچک کوچک در هر یکی از آنها جنس
 از حیوان نگاه داشته اند مثلاً در سرائی که اطرافش میلنای آهنی است
 (پتوایم آنرا خانه قفسی بگوئیم) یک پاد و یا بیشتر شیر کرده اند در سرائی
 دیگر که بجائی دیگر است دو یا سه پلنگ و ببر جس نموده اند یا بجائی دیگر

و تیز و شغال و گرگ نگاه داشته اند در جائی دیگر آهو و کوزن کوزن
 کرده اند عجیب این است که در میان آن سرائی قفسی بمقتضای طبع
 آن حیوان خانه ساخته اند مثلاً برای پلنگ و خرس کوه مصنوعی شکل
 طبیعی تشکیل داده اند برای آهو و کوزن مرتع و مشرب و تپه دقل
 ساخته اند

باز برای اقسام و انواع مرغها سرائی ترتیب داده اند سرائی بزرگ
 که اطرافش همه تشبک دارد در میان آن مرغها در پروازند بسا جاها که
 وسعت بسیار دارد و بمقدار یک پیمان خودمان یا بیشتر از زمین را پر کرده
 آهنی مشبک قفس ساخته اند سقفش نیز تشبک بان پرده نمد کور است
 در میانش هم اشجار انبوه و آبهای بسیار است در چنین جائی مرغهای
 خیلی قشنگ خوش خط و حال بطیران پروازند اما از پرده بدر نمیروند چندی
 برای مرغابی ها جنگل و بیشه مصنوعی ساخته اند بهمان و تیره نمد کور خلاصه

وحشی و طیری نیست که نباشد برای قیل هم خانه ساخته اند روزهای
شنبه انجا از حمام میشود درخیا بانها کویا و کرسیها نهاده هر کس برجا ^{منظر}
بنشیند (مع هذا کله) باغ پونه را که وحش و طیرندارد بهتر بنشیند

(سؤال) از قید و بند و جس می چه یافتید چه طور است

(جواب) هر کس خلافی کند بمقتضای جرمش مجازات میدهند بکلمه حج
وقاضی (مثلاً) شخص محترمی خلاف کرد جریمه اش بجزیره جزئی میکنند و
آزاد (دق) میکنند بالمثال دو روپیه از او میگیرند و کمال خفت است
شخصی دزدی کرده بمقتضای دزدیش بمدتی معین در قید میرود در انجا
هم اگر خلافتش بزرگ است بار از او میکشند و بکارش و امیدارند بکنت
بشکنند برای تسلیح راهبها یا حالی کند در همان قید اگر خلافتش کوچک است
در قید با قند کی میکند یا آهنگری و نحو ذلک و کسی که خون کرده اگر
متعذر نبوده در قتل او رومی برند بجزیره که نزدیک بمبئی است (شهر گئی)

رها و آزاد است ولی باید مشغول کسی باشد و باشد تا بمیرد یا وقتی خلاص
شود و اگر قتل را متعذر بوده حکم کشتنش میدهند اینهم تفصیلی دارد
در صدور ذکرش نیستم چرا که درست نمیدانم و اگر احیاناً طفلی شش یا هفت
یا هشت ساله دزدی کرد او را آزاری جزئی میدهند بجز چند ساعت
یا کوشمالی دیگر

(سؤال) مراکب یعنی اسباب سواری و آلات حمل اقال البته در
هندوستان بسیار است مخصوص شنیده ام الحال مثل فرنگستان در
تکمیل آنها میکوشند حقیقت دارد یا نه

(جواب) بل در این خصوص اسباب راحت و آسودگی متبا است
هم بجهت سواری مردم هم برای حمل و نقل اشیا (همه را عرض میکنم) شاید
بعض از آنها بجهت سر مشق بد نباشد

مقام پست این آلات گاری های چوبی است که باشکال مختلفه ^{شده}

غالب آنها مشبک و پنجه دار است اینها را کتاره می نامند و چرخ
 بزرگ دارد و دو کاویک کاو آنرا میکشد اجناس مختلفه از خوراکی و
 ادوات و آلات آهن و غیره و نیزم و زغال و صنایع و امتعه ^{فروش}
 و نحوها در آن ها میکذارند از مکانی بمکانی می برند (اینها برای کرایه است)
 و عدد آنها از روی لمبر تا چهارده هزار دیده ام شاید بیشتر باشد
دیگر ظرفی است دارای دو چرخ که یکطرف آن ظرف دو شاخه
 چوب است سرچوبها را بدست گرفته پیشاپیش خود بسولت روان
 میدارند یا چهار چرخ دارد و بدست او را می برند در حالتی که اشیا خوراکی
 و غیره در آن است در کوچها میکرد اند و متاع خود را میفروشند
 بسا که هر جمالی یکی از اینها دارد و تخمیل اقبال نماید جمالی که بار بر پشت
 نیست الا بر سپل اتفاق و ندرت
دیگر اطاقهای بزرگ از چوب ساخته اند یا از آهن که مسقف است

در آنها نیز اشیا نفیسه را میکذارند و حمل و نقل مینمایند بدو چرخ و کشیدن
 کاو (ای عجب) که گوشت را هم با همین اطاقها حمل میکنند که از کرد
 و اثر هوا مصون باشد این بارکش مذکور اتشی نیز هست که در جلوه
 آنها دستگاه بخار و اتشخانه است و بخار حرکت میکند بکمال است
دیگر (بای سکن) است که دارای دو چرخ است یکی جلوه و یکی
 عقب در ایران هم آورده اند سرکار هم در فرنگستان هزار بار دیده ام
 دو چرخهای آنرا (بربر) قرار داده اند و در آن بربر هوست شخص
 حامل بحرکت دو پا که زیر و بالا بر دو چرخ مذکور مثل برق حرکت میکند
 مقصود از این عرض این بود که اکنون صنعتی تازه نموده اند در جلوه
 محمول مختصر اسبابی قرار داده اند که بقوه الکتریسه حرکت میکنند
 زحمت پامیدود و اختیار نیز بدست است
دیگر کالسکه و درشکه دو ابسی و یک ابسی لائقه و لائقه در بر کندی

ده یا پانزده بلکه مست ایستاده حاضر است از قرار مسموع متجاوز
از دو هزار است بعضی خیلی بیشتر میگویند و آنها گاری و کیتور یابی مانند
هر کس بنخواهد جانی برود خواه عقب کار یا برای تفریح مبلغی داده سوار
میشود گردش میکند و تا چهار پنج نفر را حامل است و کالسکه
بچار حرکت میکند نیز بسیار است که آتشخانه دارد و سگان آن بدست
جالس آن است با اختیار حرکت میکند (عجایب) اینکه کالسکه
برقی تشکیل داده اند بقوه الکتریسه حرکت مینماید ساعتی یکصد پست
میل میرود ولی قدغن شده که در شهر یابن سرعت نزنند که مبادا
آیسبی کسی برسد این را (موتور کار) میگویند دیگر از جمله اسباب
راحت و آسایش مردم تشکیلی دیگر است که تازه میباشد و مقصود
ما ذکر آن است

اطاقی ساخته اند بطول هشت یا نه ذرع ایران و بعرض دو ذرع نیم

نام دیگر
دفعه دوم
باید کرد
تعمیر آن
م

یا سه ذرع این اطاق مرکب است از مسطح که از چوب است در هر یک
از دو طرف آن هشت و بعضی پنج استوانه باریک نیز از چوب آفرشته
و سقفی بالای آن قرار داده اند همه را با آهن و مسخ های قوی محکم نموده اند
هشت یا پنج کرسی کوچ مانند بر دیف محاذی هر استوانه در میان اطاق
نصب کرده اند که روی هر یکی از آنها پنج نفر آدم میتواند بنشیند چهار
چرخ آهنی این اطاق دارد اگرچه کوچک است ولی محکم و قوی است
این اطاقها را (ترنوی) میگویند بکسر اول و فتح ثانی و سکون ثالث
(این بجای خود باشد)

در کوچه های بزرگ که محل عبور و مرور زیاد است و عمده ذهاب و ایاب
مردم در آنهاست بر روی زمین چهار رشته آهن کشیده اند که پیش
از این اشاره بان نمودم و این خطوط آهن محاذی زمین است که
چرخهای ترموی مذکور روی آنها میغلطد و این چهار رشته دو تا

برای رفت ترموی است دوتا برای آمد و این ترموی را دو
اسب میکشد یعنی آنکه هشت استوانه دارد و آنکس استوانه یک است
و عدد آنها بسیار است از قرار سموع دویست عدد است تشکیل آنرا
یکت کپانی داده اند (خلاصه) این ترموی در تمام محلات جاری و
ساری است و طوری در کشیدن خطوط آهن آن مهندسی کرده اند
که هیچ محلی را فرو نگذارنموده اند بالای سر هر ترموی نوشته اند که آن
از کجا بکجا میرود و در رنگ هم مختلف اند دسته از آنها را زرد قرار داده
اند دسته را سبز دسته را آبی دسته را زنی و دسته را قهوه بطوری است
که همه کس میدانند و میفهمند که این ترموی از کجا میآید و بکجا خواهد رفت
(بهر حال) این ترمویها متصل در کوچه در گردش اند هر یکی دو سه
نفر مستخدم دارد مثلاً شخصی میخواهد از محلی محلی برود در هر نقطه که باشد
بعضی اینکه توجه کرد آن ترموی که مقصود اوست فوراً میرسد طوری

این عمل را تشکیل داده اند که اسباب معطلی برای احدی نیست نهایتاً
خیلی طول بکشد پنج دقیقه بیشتر نیست که شخص بایستد و دزدک نماید
تا ترموی منظور به رسد بهر حال تا رسید شخص میرود و نزدیک آن بدون
پیش و سؤال استوانه را میکشد از زمین بلند شده داخل میشود (از
زمین تا سطح آن نیم ذرع بیش نیست) بر روی کرسی می نشیند هم طوری
که ترموی میرود مستخدم آن حواشی طرف پیرون که بطور راه رو
ساخته اند میآید نزد شخص میرسد کجا میخواهی بروی میکوید فلان
جا خواه بعد آن صد قدم باشد خواه دو فرسنگ بهر صورت
یک تکیت که عبارت از نوشته است میدهد یک آنکه که چهار یا
پنج شاهی ایران است میکشد و چون محل مقصود میرسد شخص اگر
بر خاسته فرود آمده میرود عقب کار خود بسا شخصی که از جانی بیگانه
میخواهد برود که ترموی مذکور در عرض راه منحرف میشود و از آن

که مقصود شخص است نیرود در این حال پیاده میشود قدری می ایستد
 ترموی دیگر میرسد در آن رفته همان نوشته را (گیت) نشان
 میدهد میرود تا مکان مقصود و بسا که این عمل سه یا چهار مرتبه میرسد
 و این ترمویها از طلوع صبح تا نصف شب جاری و در حرکت انداخته
 این کمپانی) روزی از دوازده هزار روپیه کمتر نیست و از چهارده
 پیشتر فقط روزی پانصد روپیه بسر کار میدهند و این ترموی
 در بعضی از جاهای هندوستان مثل کلکته با سبب حرکت نمیکند بقوه
 حرکت مینمایند در بمبئی نیز خیال دارند بقوه یا بخار قرار دهند
 و دیگر از جمله اسباب سایش مردم کاری بخار است که در ریل حرکت
 میکند در بمبئی قرب نیوه استیشن میباشد (استیشن) یعنی محل و
 مکانی که کاری آتشی در آنجا داخل میشود و خارج میگردد و این استیشن
 در دو طرف شهر واقع شده اند از یک طرف روزی پست و

قطار که هر قطاری (ده) (دوازده) (چهارده) و بیشتر گاهی بچهل میرسد
 خارج میشوند و پست و هشت قطار داخل میگردد و از طرف دیگر
 روزی سی و هشت قطار خارج و سی و هشت داخل میگردد
 و دیگر از اسباب آسودگی کاری و ادوات حرق است (آتش
 خاموش کن) در تمام محلات این کاری حاضر و موجود است که با
 حرکت میکند و در آنجا میگیرد بمبوه و لوله های بربری بلند بهم
 پیچیده میدارند همچنین (زردبان) که دارای پله های عیدیه است
 و بر روی هم تیه میشود از آهن بسیار سبک وزن نیز دارند اگر
 در محلی حرق واقع شود در آن کوجه لامحاله تلفون حاضر است خبر میدهند
 بهر گاری که نزدیکتر باشد فوراً خود را میرسانند سرنل (توره) یزد
 بانجا را برداشته و سرنل بربری را میان نل نهاده آب بر آتش میزنند
 و رفع آثر مینمایند این عمل هم جزو اداره بلدییه است که تفصیلاً در این

(سؤال) نظم هندوستان چه طور است

(جواب) نهایت منظم است برای شما یکدو فقره عرض نمایم
 از این مذکور شد که در کوچهای بزرگ دو خط آهن برای ترموی کشیده
 یکی برای رفت دیگری برای آمد و کفتم در دو طرف ترموی کالسکه
 و کاری بسی و کاری کاوسی آمد و شد دارند چنین قرار داده اند که
 کاری با کالسکه با طرف دست چپ خط آهن مذکور بروند محال
 است بطرف دست راست بروند و آنها که میآیند نیز بطرف
 دست چپ خود میآیند محال است بطرف راست بیایند این
 قانون برای این است که مزاحم یکدیگر نشوند همچنین پیادگان رفت
 و آمدشان ترتیبی دارد پیش از این عرض نمودم که کوچها نزدیک بدیوار
 تنگ بست کرده اند باید مردم همیشه بر آن رشته که طرف دست
 چپشان واقع میشود راه بروند در این صورت همیشه راه آیندگان

با روندگان دو خواهد بود مثل راه کالسکه و کاری

همچنین جزو تنظیمات ملکی است که کسی نخواهد دکان یا دیواری مرت
 کند و با اصطلاح چوب بندی نماید (منحیق بسازد) اگر یکروز تمام
 میشود باید روزیکشنبه باشد که روز تعطیل است و در غیر روز تعطیل
 نباشد که عرصه بر مردم تنگ شود و اگر تا مدتی طول دارد باید اذن
 حکومت بگیرد (دیگر) رسم است هر دکانی پله داشته باشد یا خرو
 یا دخولی بعضی دکانها سنگی را در جلوی دکان فرود آورده اند که سرش پرو
 بدین وسیله بالا میروند (در ایران هم است) اگر کسی جلوی دکانش
 از روز اول سنگی نبوده نخواهد سنگی بمقدار دو کره کار بگذارد بدون
 اذن و رسیدگی مهندس نمیتواند که شاید عرصه بر عابری تنگ شود خط
 بفرماید تا بچه اندازه مواظبت دارند نمیکند از نوب واسطه سنگی دو کره
 عرصه تنگ کند چه جای اینکه مرقاد یا تقال یا خود بریز یا میوه فروش

تیرهای یک ذرعی جلودکان خود کار بگذارند و روی آن هاسینی طبق
 و کیره متاع خود را بنهند و انقدر عرصه بر مردم تنگ نمایند که مجال عبور
 و مرور نباشد (قصه شنیدنی است) یکی از دکان داران در بیسی کاش
 پله داشت (از اول) چندین شب در خفته از درون دکان خود
 بزور سرخیج و ناخن اجرا را تاق کرده پس پیش نمود رخسار پیدا کرد
 بطوری که احدی نفهمد سنگی کوچک کار گذارد پس از نصب سنگی
 مهندس مانند می آید قدری نگاه میکند و میرود ساعتی نگذشتان شخص
 مراجعت میکند بایک مرد سپاهی باز نگاه میکنند و میروند بدون
 اینکه بصاحب دکان چیزی بگویند سختی نگذشته باز معاودت مینمایند
 بایک نفر کابل (داروغه) پس داروغه اشاره میکند که سنگ را
 بیرون بیاورند عجب اینکه بصاحب دکان یک کلمه حرف نزد بلکه
 نگاه نکردند و این عمل برای این بود که میباید بدین این سرسنگ عرصه را

کتابخانه خصوصی
 غلامحسین - سرود

برتر دین تنگ خواهد کرد

(سؤال) اداره کمکات چه طور است و عملش چگونه

(جواب) فقط از کمکت بیسی فی الجمله اطلاعی دارم بواسطه خلطه و استنا

بایکی از اجزای آن اداره اما نه بطور اکمل که تمام وضع و محاذات از

بدانم و آنچه میدانم اینست که این اداره خیلی بزرگ است میگویم

اداره باین وسعت نیست در سالی یکصد و پست هزار تومان پول

ایران مخارج این اداره است از مواجب عملجات و مرمت عمارات

و اسباب جراثقال از هر قسم و هر قبیل و خرج کارخانه های بنجار که فقط

برای عمل کمکت ساخته شده و غیر ذلک که تقصیلاتش بسیار است

رئیس این اداره در هر ماهی سه هزار روپیه مواجب دارد از انطرف

مداخل کمر گخانه هر سالی پست و چهار کرو است صد پنج میگردان

چای و مس و قلع و نوحا صد سه و نیم از قماش و از آهن و پنبه و ریسمان

هیچ نمیکرد (بیشتر از این مطلع نیستم)

(سؤال) از اوضاع مدرسه و اسکول ما مرقوم دارید

(جواب) از تحریر اوضاع مدرسه و نحو ما معذرت میخواهم نمیدانم چه بگویم
انقدر مدرسه و اسکول در هندوستان است که بشمار نمی آید و ترتیب و
تشکیل آنها را نمیتوان بیان کرد در یک بیسی تنها هزار مدرسه و انجمن و
اسکول تشکیل داده اند مردانه زنانه برای اطفال کوچک بجهت اطفال
بزرگ برای یتام برای فقرا اطفال بزرگ و کوچک را که بیت قرابت
نباشند غالباً در یک حوزه جمع میکنند مگر در بعضی از بلاد هندوستان
که آنها غرضی دیگر دارند گویا مقصودشان این است که آداب و رسوبات
و عینیه و مذہبیه و تکالیف شرعیه را از میان بردارند عجب این است
که با وصف این مقصود کتب فقیهیه علماء امامیه را هم درس میکنند و
تفسیر را کذلت (اما چه طور) یکدفعه بایه مبارکه یسئو نکت عن انحراف

و اما انحراف و المیسر اح که میرسنند پس از تفسیر و تاویل میکنند حضرت
ختمی مرتبت خمر را اشکم کبیر و جس خوانده ولی نجس نفرموده بزبانی که
طفل از قید نجاست شراب یا مسکری دیگر بر پیش می آیند و دیگر
مثلاً حدیثی نقل میکنند از کتابی که در دست دارند غیر معروف یا مسکون
از صحیح نجایست که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و اله وسلم در فلان
کوچه ای ساده بول میزدند پس چه ضرر دارد باین نخکسی بول کند یعنی
مثل فرنگیها) باری گفتیم از این قبیل مدرسه ها شاید در هندوستان
هست بآنها کار نداریم (از انجمن با سخن گویم) جاهای بسیار بزرگ
ساخته اند که در آنها کتابهای سجد و حصر موجود است مخصوص در بیسی
است از انجمن اسلام میکنند اگر انجمن های دیگر هست ولی این خیلی
بزرگ است نمیتوانم بگویم تمام کتابهای عالم نجاست ولی میتوانم بگویم
که کتابی است که نباشد هر کس بخواند میرود کتابی مخصوص فرستاد

مذاهب مختلفه تمام روی کرسی نشسته بودند خلاصه (اول رسم مباحثه
 این مجالس را عرض نمایم) هر شبی سخن از مطلبی میگویند یک شب بیشتر
 کلام در عصمت است شبی کلام در عفو است شبی در عقوبت شبی در
 وحدت شبی در صفات حق تعالی و لهذا آن شب کلام در معرفت
 انبیا و علیهم السلام بود عالم هند و جوان بود بن پست و پنج سال تخمیناً
 از روی کرسی برخاست بقدر سه ربع ساعت نطق کرد سایرین هم
 آرام ابدان نفس از کرسی برنی آمد آن علما دیگر هم گوش میدادند پس از فراغ
 بر کرسی خود نشست مردم با یکدیگر سخن میکشید بطور نجوی و سرگوشی اگر چه
 از سخنانش را میفهمیدم ولی باز پرسیدم از مترجم چه میگفت تفصیلاً
 کرد که از حقیقت دین هندی گفتگو نمود و از اینکه مردم بزرگان این نزد
 رانشناختند و بجهالت مردند و ادله های که آورده بود بر حقیقت
 بزرگی که معرفت او را همنود واجب دانند (علی الجمله) آنوقت شخص

عیسوی برخاست بنا کرد بتکلم کردن باز تمام گوش میدادند و در میان
 تکلمش هیچکس سخنی نمیکفت اینم از معرفت حضرت مسیح نطق میکرد
 و میگفت مردم او را نشناختند و گمراه شدند و مذمتی از یهود میکرد
 پس از فراغ بر کرسی نشست دوسه دقیقه دیگر شیخ مسلمان از کرسی
 برخاست چون بسیار پیر بود زبانش درست مفهوم نمیشد اگر چه بتکلم
 تکلم میکرد ولی گمانم هندی با هم درست مفهومشان نمیشد اینم که
 فارغ شد و نشست بمترجم کفتم خوب بود که اینها فارسی یا عبرتی ^{میکشند}
 سخنی من هم بایشان میکشتم گفت (ای) این شخص نصاری فارسی خود
 میداند و بمن هم آشناست کفتم پس از انقضا مجلس او را بطلب چون
 مجلس بهم خورد او را پیش خوانده با او سخنی از من گفت توجه بمن نمود
 دستی داد و دستی گرفت با او کفتم شما در مسأله معرفت مسیح چه گفتگو کرد
 و از یهود چه میفرمودید نخی سخن گفت بعد کفتم شما چه از یهود گفتید

میکنید چه خلاف از آنها سر زده گفت خلائی از این بزرگتر است
 که معرفت حضرت مسیح پیدا نکردند و مقام او را نیافتند بلا تامل کفتم
 مثل اینکه شما معرفت حضرت محمد را پیدا نکردید و مقام او را نیافتید
 گفت بچه دلیل کفتم بهمان دلیل که شما درباره یهود میگوید ساکت
 برخاست و رفت

(سؤال) کارخانه جات در بمبئی چه قدر است

(جواب) کارخانه از کُلّی تا جزئی بحد و حساب است مثل کارخانۀ
 چلواری بانی مغل و رزی بانی و آهنگری و ریسمان بانی طرف
 کاغذسازی اما در پونه که یکصد و نوزده میل است تا بمبئی و ریل
 ساعت و چهار ساعت و سه ساعت تفاوت می رود در اینجا
 کاغذ را بسیار خوب میسازند و اینجا هوای بسیار لطیفی دارد و باغی که
 بنی اعراق تالی بهشت ^{که بزرگتر} (باری) در بمبئی نیز کارخانۀ چراغ برق ساز

و گاز و غیره و غیره تمام کارخانۀ بخار است و شش ماه است
 کارخانۀ را که آتشی کار میکرده دیدم از همه بهتر و غریب تر چلواری بانی
 (ای خاطر آمد) وقتی بسیار طفل بودم بدامان جدّه ام نشسته ^{میشو}
 مرا مشغول بداد میگفت فرنگیها پنبه را میریزند در صندوق چربی
 را حرکت میدهند از صندوق دیگر چلواری تالی کرده پروان ^{ساز}
 و وقتی این کارخانۀ را دیدم فوراً حرف چهل سال قبل بخاطر آمد کفتم
 سبحان الله همان است که شنیده بودم چون جناب آقا علاء محسن لاری
 تاجر که در کار صاحب این کارخانۀ است در حقیقت مختار و حکم روا
 از ورود بنده به بمبئی تاکنون نهایت لطف را دارد (آخر از خاک
 پاک فارس است از ما است که با ما است) سفارش نامه فرستاد
 تمام گوشه و کنار را نمودند و مرا سیر دادند برای بصیرت دیگر ^{دوستان}
 شماعرضه میدارم و الا خود شما در فرنگستان دیده اید نخست از نشا

و منبع این کارخانه عرض میکنم و مختصر بنویسم بطوری که طول کلام ندم
اما کسی گمان نکند باین سهلی است که بنده نگاشته ام هزار گز و روزی
اسباب و آلات در کار است که از آنها فیلسوفان دانشمند است
و کج میشوند (بهر حال) در کارخانه جانی است کوره مانند که باز خال
سنگ آتش میکنند و یکی دارد که آب در آن است چون بچش آید
بنای عینان را میکند و چند میل در آن آب است از بخار حرکت
می آید از حرکت آنها چرخهای دیگر حرکت می آیند همچنین چرخ از
چرخ متحرک بشود تا میرسد بیک چرخ بسیار بزرگی که شاید تقریباً
ذرع محیط آن است که همه چرخها آن یک چرخ را بگردش می آورند
چند رشته پشم بدو این چرخ بزرگ است که سر آن از این طبقه عمارت
بدر رفته بطبقه بالا ناپدید است (تابعه بطلب برسیم) از این طبقه
بالا در اینجا فقط میلهای فراوان و چرخهای کلان که سر آنها باین دیوار

و بان دیوار نصب شده آن رشته پشمی که پیش از این گفتیم بدور
چرخ بزرگ طبقه اول است در این طبقه افاده بگردن میلی که قوی
همه میلهاست و چون این میل بگردش در میآید همه میلها میگردند
و بگردن هر کدام از این میلها رشته است که بگردش میلها رشته
نیز گردان میشوند و سر آن رشتهها بتفرقه و تشتت از این طبقه عمارت
پسرون رفته اند (تابعه برسیم) از این طبقه بطبقه دیگر رفتیم جانی است
که پنبه را بار بار می آورند و میریزند در محوطه قطعی مانند حرکت چرخها
پنبه اسکر و میشود پنبه پاک شده از طرف دیگر پسرون میریزد و از آنجا
میرود در قطعی دیگر زده میشود و پسرون میآید و فرو میریزد در
وسیعی حق کواه است که این پنبه که از دهن قطعی پسرون میآید و در
لوله میریزد بعین مثل آبی که از جوی بدهن شتر کلونی بریزد باین طو پنبه را
نرم و لطیف کرده در این طبقه تمام همین کار است و مخفی نیست که

حرکات چرخهای این عمل تسویه و ملطیف پنجه در این طبقه از یک رشته ^{است}
 که از طبقه دومین برآمده است باز رفتم طبقه دیگر انجا پنجه های
 ریسیده میشوند در اینجا هم حرکات چرخها از گردش دیگر رشته ^{است}
 که در طبقه دوم بود باز رفتم طبقه دیگر انجا پنجه ها صرف میگردند و بدو
 رول پیچیده میشوند (رول لوله کلفتی است) گردش این چرخها ^{بنا}
 بواسطه رشته دیگر است که در طبقه دوم بود باز طبقه دیگر رفتم
 در انجا چلواری باقیه میشد این حرکات نیز بواسطه دیگر رشته ^{است}
 که در طبقه دومین بود باز طبقه دیگر رفتم انجا حوضها بود در آنها ^{نعل}
 نشسته ماند بحرکات چرخهای بسیار در حوضها ان لعاب بهم خورد
 میشد و صاف میشد و همین طور که چلواری بدور رول پیچیده ^{شد}
 میشد و میکشدت باز پیچیده بروی دیگر که از آتش گرم بود انجا خشک
 میشد باز بند چرخهای دیگر تیره میشد می افتاد بکنار این حرکات ^{سطح}

المنه

رشته دیگر است که در طبقه دومین بود ^{بنا} و انجا کسی ایستاده روی
 طاقه چلواری را نک میکند و در این طبقات مذکور پامی هر دو ^{نقطه}
 یک نفر بنشینت که مواظب چرخهاست والا اگر مقصود ^{نقطه}
 نبود انرا هم لازم نداشت و بنده خیلی مختصر نوشتم و الا دقایق و
 علل و اسباب جزئیات آنرا فهمیده و دانستم (خوب که یادم آمد)
 از برای آندوشد عملجات از طبقات مذکوره اگر چه پله دارد ولی
 محض سهولت جانی است مربع طولانی (طولش از ثری تا شری)
 چیزی مثل کفه ترازو ساخته اند چهار سوی ان بزنجیر بسته شده ^{متصل}
 بالا زیر و از زیر بالای آید و میرود بالای ان طبقات روی ان
 می ایستد فرد می آیند یا صعود میکنند هر کس هر جای یعنی هر طبقه که
 بخواهد برود هنگام صعود چون محاذی ان طبقه رسید از ان کفه خارج
 بشود بجای خود میرود در هنگام بهبوط همچنین آید و شد این کفه ^{سطح}

همان دستگاه بخار است فقیرا هم در آن کفچه بنجیدند نمیدانم چه دیدند
 (خلاصه کلام) از تقریرات بنده دو چیز فهمیده شد یکی اینکه دانسته
 تمام حرکات و سکنات چرخهای هر دستگاهی منوط بگردش رشته
 است که منتهی میشود بطبقه دوم و تمام حرکات و سکنات رشتهای
 طبقه دوم منوط بر رشته است که منتهی میشود بطبقه اول که بدو چرخ
 کلان بسیار بزرگ است و حرکت چرخ کلان مربوط بچرخهای کوچک
 و حرکات چرخهای کوچک بسته بحرکت میلهای در آب و حرکت
 میلهای در آب بواسطه بخار و حدوث بخار بجهت اتمس کر ملتفت شده
 ترتیب قضیه منطقیه دادم و نتیجه گرفتم
 تفصیل کارخانه زرری و محل بانفی ده برابر این است که گفتم و تمام
 آن صدچندان اکنون که مشغول تحریر چشم بنامی تیرکی را گذارم
 شرح این کارخانه طلب شما بعد عرض میکنم بحال سخنی از چشم خود میگویم

مطلع

مطلع هستید چهار سال است که فارقین چشمتان هر کسی چیزی یافت
 به جراحی استنباطی نمود یکی گفت نزول آب است دیگر گفت
 طبقه زجاجیه خراب تا کارم کشیدید اینجا چون سوالی دیگر فرموده اید
 از دکتر با همان جواب شما شرح حال من خواهد بود
 (سوال) دکترهای بی بی چه طورند در حذاقت بقدر دکترهای فرنگستان
 علم دارند و تشریح در بی می میکنند یا خیر
 (جواب) دکترهای بسیار خوب هست مخصوص در جانی که انز (استیال)
 میگویند حکیم بزرگی است بسیار دانشمند چند نفر شنا کرد دارد که هر کدام
 برابری میکنند با دکترهای که بایران می آیند در همین اسپتال اکثر
 آدم تشریح میکنند یعنی هر کس که مریض میشود در اینجا میآید مجانی او را
 دو امید دهند (این مریض خانه خیراتی است) متوجه میشوند و اگر ببرد
 و صاحبی نداشته باشد برای اینکه بفهمند چه مرضی داشته پاره را قطع

معضل از
 شرح کارخانه بخار
 از دست موزان
 کار میکنند
 در

میکنند دکترهای هند و پارسی نیز بسیار است آنها هم مذاقت دارند
 ولی مشهور و کتر بزرگ اسپتال است که مذکور شد و نفر از دوستان
 تازه که در بمبئی یا قشم کی انگلیسی دان دیگر هندی حرف زن مرابرونند
 در اسپتال حکیم بزرگ درست حالی کردند چشم مرادیده چیزی نوشت
 بدستم داده حواله بدکتری پارسی کرد که با هم سه قدم فاصله داشتند و گفتم
 دید چیزی نوشت حواله داد بدکتر دیگر که هندی بود آنهم در همان محله بود
 قدم حاصل ایستاده بود پس از ملاحظه عینکی بدون شیشه بچشم گذارد از خارج
 شیشه بر آن ننداده لغت صفحی که محاذی تو بردیوار آویخته بخوان خط رو
 ان صفحی را درست ندیدم آن صفحی مقوالی است که بروی سطری بسیار
 جلی با انگلیسی نوشته اند سطری دیگر زیر آن ریزه تر پنچین تاده سطر و سطر
 خفی تر نمود تا مثل خط غبار شیشه را عوض کرد یک سطر از آن را
 خواندم دیگر ندیدم باز شیشه را عوض کرد تا شش هفت سطر را خواندم

ولی چون بکندی میخواندم دانست سوادم در انگلیسی کو راست گفت
 پس بگو گفتم مثلاً دمی ای آرمی جی ایچ آزد آرمی آرا
 آن بهمین و تیره باری انقدر عینک عوض کرد تا سطرهای خفی را هم دیدم
 و خواندم و هر عینکی را که عوض میکرد چیزی بر کاغذ یادداشت مینمود پس از
 فراغ آن کاغذ را داد بر دم نزد حکیم بزرگ اول او دیده باز چیزی نوشت
 بر کرد انیدم نزد دکتر هندو اوقت حواله داد با فیزی که عینکی بفلان درجه
 بگیرم و گفت علاج شما همین است از اینجا مراجعت نموده آمدم منزل
 در اینجا مطلبی دستگیرم شد که این دکتر با معالجه را نیکو کرده اند بر وفق
 صواب اما تقلبی در کار نموده اند و این را همیشه دارند که با آنکس که
 عینک فروش است بست بند نموده اند که هر شتری بفروستند
 عینک را بقیمت کزاف بدهد و از آن وجه دکتر با بهره ببرد از این کار
 بدم آمد و گفتم شاید کسانی که این حال را دارند در معالجه هم سهل

انکار باشند

پس شرح این باجرار بر دم نزد سر کار شست خدا بنده صاحب
 که با من از قدیم غایبانه کنون محبت دوستی داشت در بسبب
 بعضی ملاقات نهایت لطف که شیوه مرضیه و نتیجه عالم انسانیت
 اوست نمود بطوری که مرا شرمسار کرد کتابها به هدیه برایم فرستاد
 و اگر نفرستاده بود صفات حسنه او را بیان میکردم و او را اول
 انسان این معسوره میخواندم ولی شاید بعضی کان کنند تعلق
 میگویم لهذا میگذرم و میگویم اطال الله عمره و غره باری فرمود دکتر
 در اینجا هست که بجز معا چشم هیچ کاری ندارد سالها در فکستان
 کار کرده با من دوست مهربان است تو را نزد او خواهیم برد این
 از جای بجاست اتفاق بسافتی بعیده رفیق ملاقات شد مردی
 خلیق خوشحال خوش منظر پارسی کمی هم میدانست چشم را دیده آنچه بنا
 بقا

در اسپتال مذکور ذکر شد باستانی که مرقوم آمد بدون کم و زیاد امتحان
 کرد پس از فراغ مرابرد در اطاقی تاریک چراغ لامپ روشن نمود
 با ذره بین دست چشم را بدقت ملاحظه کرد (وقتی در ایران یعنی در
 شیراز جناب میرزا زین العابدین دکتر هم با چراغ دیده بود) خلاص
 پس از فراغ انکار نمود مرضی را که وقتی یکی از دکترها در شیراز میکفت
 و اعتقاد داشت ولی موافق بود سخش با آنچه جناب نقیب الله
 و جناب مسیح الدوله ادام الله بقا همما در شیراز فرمودند
 خوشتر آن باشد که نام دلبران گفته آید در حدیث دیگران
 اینجا حسن مرهمتهای این دو بزرگوار بخاطر آمدن ذکر نام مبارکشان کنیز شتر
 باری دکتر مذکور دو علت در چشم دیدی ضعف که بواسطه تحریر زیاد و
 کارهای دقیق چندین ساله عارض شده یکی دیگر نقص و شکست در طبقه
 رزاجیه که مورث آمدن رشته های مرواریدی و جابهای شفاف بنظر و

پیش چشم گردیده و علت این هم همان حیات فوق العاده است و اینکه
نزول آب باشد معلومش نبود بهر حال نسخه نوشت که شیشه دوائی
از بهر دو اخانه که خود بخوایم بگیریم نامش با خلیسی اینست (زینفولیم
کامپاوند)

Trifolium Compound.

شیشه ایست نه چندان بزرگ که کوچک چهار اینچ طول دارد و اینچ
قطریاتی قرمز رنگ آن است بوی رازیانج ازان است تمام میشود
روزی سه مرتبه هر مرتبه بقدر قاشق چای خوری در یک فنجان آب ریخته
بخورم انگاه عینک طلائی را که مگر گردیده بودید و کار چینی بدست تومان
خریده بودم دیده فرمود این بقیه اگر چه گران است ولی برای چشم تو
بفست نمی آزد نوشت عینکی را بدرجه معینی حواله بجائی دیگر اکنون هم
دو ارا گرفته میخورم و هم عینک خریده میزنم و نام دو ارا و این میاوارا
نوشتم که شاید دیگری را که قبلا باین مرض باشد بعد او مت آن سود دهد

این قصه هم پر بدینست امروز ظریفی که ایرانی است طبع شعر هم دارد آید بدین
بنده گفت آخر معلوم شد که چشم شما چه علت داشته کفتم آری علتش را خودم
بسته میدانم دست پارا جمع کرد سرش را پیش آورد گفت بفرمایید کفتم بشکوه
یا نظم خی خندید گفت نظم نظم این غزل را که از طبع فصولم سر زده بود خواندم

(این است)

از بس نگاه زلف تان بود که چشم	اشقه حال گشت و سیه در کار چشم
کفتمی بجاست از خط مشکین دلبان	این تریکی که پنی خوانی غبار چشم
از بس خیال قامت خوبان نموده ام	زان سرو باست سیاه در این جویا چشم
مغشوق دید چشم و دل افتاد پیرش	یک روز کار حال دل این بود که کار چشم
از چشم جو بردل و از دل بمن رسید	من خار و زار دل شده دل خار و زار چشم
این چشم دارد از لب میگون بر خفا	هم بشکند مگر لب میگون خار چشم
در این بهار خط از سیه بویون	نشکفت خاطر مگر خزان شد بهار چشم

کشته اند کار که از بود و تا چشم	تساج وار مردک دیدگان من
بس تارها تینده بسقف و جدار چشم	باجا نموده است در این خانه عنکبوت
ظلمت صفا نمود که شد غمگار چشم	نورار و فانگرد و نگر دید غمگار
این چشمه با که گشته روان از کار چشم	در یای پکنار شد و من در آن غریق

فرصت بست دیده ز خوبان با اضطراب

کاند کفش نبود کسی اختیار چشم

گجا بودیم آدمیم کجا مطلب ما در سئله دکتری و دکتری های بی بی بود قدری دیگر
میخواهم از این دکتریان کنم و یک دو سوال دیگر سرکار باقی است
بعد همه را عرض نمایم

بسمه تبارک و تعالی چند روز تاخیر در تحریر این و راق افتاد بلحاظ تیرگی چشم که
قبل از این عرض شد و عرض نمودم که از کارخانه زرری و محل مافی شرف و مه
می نویسم در این کارخانه فقط ابریشم میافند دانشمندان که آنرا میپندیدند چشم

میدانند که علم حقیقت و درجه آن تا بچه اندازه است دستگاه و آشنایان
و چرخها و آلات و اسباب آن بهمان طور است که در کارخانه چلواری با
عرض شد پیدا بریشم را میزنند در وی کلی کلان و آب اجزالی میجوشتند
سفید میشود در جبهه ریخته میشود از زیر چندین چرخ اسکر و مانند میکند و آنقدر
لطیف میشود که شخص گمان میکند آب صافی زلال از دهان لوله با بریش
مینماید بعد نخ میشود بدو چرخه با چسبیده میشود سپس مردف بدو رو
پس آن شده برای بافته شدن از غزایب این کارخانه یکی اینست که پس از
رشته و نخ شدن ابریشم چرخهای انگی بر دین روشن کرده اند هر نخ
از میان شعله چرخ عبور میکند برای اینکه پُر زوگرگی که داشته باشد بسوزد و
صاف شود ولی از شدت سرعتی که نخ میکند در غمخسوزد فقط همان که گمان
میسوزند دیگر از غزایب هر کس هر قسم پارچه بخواد بشکلی و به رنگی (کل و کت
و شاخه و نحوها) نقشه میدهد مقواهای کلفت را بمقتضای خواهش شخص از

روی علم سوراخ میکنند (این هم دستگاہی دارد) نخماسی کورا طوری
در آنها میدوانند که هنگام حرکات چرخها و صین باقیه شدن کل و برک یا
اشکال دلخواه بظهور میرسد این کارخانه را خوب بدقت دیدم خیلی دقیق
را فهمیدم در آنها سیر خوب بسیار بلندی که برای بچیدن ابریشم بردیف دو
چرخه با بود دیدم حرکت میکرد بدن واسطه چرخ و بخانه مایه حیرت شد بسیار
پا فرودم و از اجزاء کارخانه سؤال کردم تا یا قلم مطلب را

با بگلهایش از این نمیدانم چه عرض کنم که شخص از شما به این علوم دیوانه شود
و این کارخانه را که دیدم توسط جناب مستطاب دانشمندیکانه خرد پروه
فرزانه آقا محمد حسین صاحب تاجردہ پستی بود که حضرتش جامع کمالات صوری
و مغنوی است چندین زبان را تحصیل فرموده و بسیار از علوم جدید را فرا
ببین بنده اش لطفی شایان و مرحمی بی پایان است

از ضرابخانه سؤال فرموده بودید در اینجا کسی را راه نمیدهند جز اینکه اذن

از گورز بگیرند در این کارخانه جانی است که طلا یا نقره که داخته میشود و از اینجا
بگوره آمده که آب میشود آب شده اش از بلندی متصل بزیر میریزد مانند سیلی
که از بالای کوه بدامن ریخته شود و از اینجا روان شده بجایی که شمش میگرد
و سکه میشود سپس از دهان لوله مثل قطرات باران میریزد و میرود در جانی
بواسطه آلات و اسباب وزن میشود صحیح الوزن بطرفی ریخته میشود آنکه
فی الجمله از وزن زیاد شده بطرفی دیگر و آنکه از وزن کسر نموده بسمتی دیگر
شرح این دستگاه اینجا نکفتنی است انشاء الله تفصیلی علیحدہ در وضع این کارخانه
مشروعاً عرض میسازم و در قایقش را مینگارم و میفرستم تحفه است
بین اختصار بگذاریم و بگذریم

(سؤال) در آب نمودن آهن اگر بشود علمش را یا موزید بسیار خوب
است سوختنی است برای ایران مدتهاست در این فکر هستم که چرا
آهنگران ما در این کار اقدام ننموده اند

(جواب) سرکار خان در این آخر عمر بقول مشهور مراد استنباط
 باقتضای امر عالی درین خطرقه تحقیقات لازم بعمل آورد مخصوصاً شخصی
 که از اجزاء کارخانه انجینر است (آهنگری) همچنین از کتابی که در این
 فن بوده علمی حاصل نمود بمعاونت جناب مستطاب حاج
 سید موسای نجفی المولد و بمسئول الوطن که جنابش جامع کمالات است و
 بسیاری از صاحبان انجینس از بیان بدیعی صاحب معانی شده اند
 (خلاصه) آهن آب کردن هم مشکل است هم آسان جز آتش نشاندن
 چیزی نمخواهد اولاً این عمل باید در جایی باشد که زینش نماند
 و هوایش مرطوبی نباشد که هنگام که احتق آتش رطوبت زمین و
 از درجه حرارت آتش نکاهد در ایران باصفهان ویزد و نحوها و شش
 شاید این عمل ممکن باشد و در بمبئی حالی که وجود دو علت مذکور
 آهن آب میکنند همچنین در دیگر جایی از هندوستان که آن دو علت فقدان

نیز کارخانه آهن آب کنی ساخته اند باری بویه بسیار بزرگ میخواهد طوری
 در زمین قرار دهند که اطرافش از زغال سنگ انباشته باشد تا آنجا
 باید درجه حرارت آتش را بدانند چو که درجات حرارت آتش هزار است
 بر فزونی بدرجه آب میشود (مثلاً) مس در آتشی که حرارتش بسی و دود^{۳۲} چو
 برسد کم نرم میشود کم طاقت میکند چون بدویست و پنجاه^{۲۵۰} درجه رسد
 مثل آب روان میشود اما آهن خیلی سخت است چون دو هزار و هفتصد^{۲۷۰۰}
 درجه حرارت آتش دید چنان نرم میشود که دو قطعه از این توان با هم
 ملصق کرد و در هم فرو برد (بالآخره) چون حرارت به پنجاه^{۵۰۰} درجه رسد
 آب میشود و روان میگردد (این را هم باید دانست) که چون هفتصد^{۷۵۲}
 و پنجاه و دو درجه حرارت در شب با آهن رسد مثل سنج نمیناید ولی در
 روز چون هشتصد و پنجاه^{۸۵۰} درجه حرارت دید بطوری که در شب بدرجه مذکور
 سنج نمینود سنج نمیناید (مقصود از این چیست) مقصود اینکه فریب

سختی آهن را نباید خورد و برای آب شدنش باید درجه حرارت بیفتد
 و این عمل جز زغال سنگ نیست (بدانکه) یکم زغال سنگ
 حرارتش مقابل است با هفده من آتش بنیم و برای افزوده شدن
 زغال سنگ به مثقالی از آن یکصد و پنجاه مثقال هوای صاف میخورد
 و اگر آلت دم باشد هر مثقالی بیست و پنج مثقال نفخه لازم دارد
 (به حال) در آب کردن آهن باید درجه حرارت آتش افزود اینک
 در ایران نامیکویند آهن آب نمیشود بواسطه این است که نه با زغال سنگ
 کار میکنند و نه حرارت بدرجه پنجمزار (۵۰۰۰) میرسازند و من خیال دارم
 در این صنعت بعد از سال بنویسم برای انباء و وطن خودم از این
 آب کردن آهن بیستند تا چه درجه است و در روز قبل بهماری جناب
 حقایق انساب دوست قدیمی و مشفق صمیمی آقای قاسم زامحمود تاجردهدشتی که
 واقعا یک جهان محبت است و یک عالم قنوت و در بی تشریف دارند

رقم (باین) یکی از توابع بیعی است قریب با نجابی است که بر روی
 دریا بسته اند (پل بساین معروف است) متجاوز از ده هکتار
 دارد جدار آن از ستونهای آهنی بسیار قوی برپا داشته اند
 و روی آنرا ایلهای آهن بطرزی خوب و شکلی مرغوب پوشانیده اند
 ریل کشیده کاری از روی آن پل میرود مقصود ستونهای آن
 پل است که همه را آهن آب کرده ریخته اند از این پلها در هندوستان
 بسیار است که مجال ذکرش نیست

(سوال) اداره روزنامجات چه وضع و چند است

(جواب) بسیار اداره برای طبع و نشر روزنامه تشکیل داده اند
 برخی را سیر کردم در کارخانه چرخا و اسباب و آلات است که
 بخار حرکت میکنند مثل اینکه برک از درخت بریزد کاغذ از چرخا
 فرو ریخته و خود ته میشود و بکار میرود دسته میشود برای اخبار

هر روزی بهر زبانی روزنامه بطبع میرسد ولی با تخلصی یکی روزنامه
 تیمس است یکی دیگر آذوکت (تیمس) روزنامه اش هر
 صبح پرونی می آید و ب مردم میرساند (آذوکت) عصر پرونی آمده
 انتشار میدهد مطالبی که منافی دولت نباشد و نفعی عاید آید باشد
 کسی بد به بطبع میرساند و آنکه انتفاعی نداشته باشد مقداری از
 مطلب را مبلغی معین گرفت بطبع میرساند (باز بشرط عدم تنافی)
 از سوالات سگاریکد و پشتر باقی نیست که باید معلوم کنم آنست
 پس از اطلاع عرض خواهد شد

در این هفته میخوام بروم (فری مسن) فراموش خانه اگر خدا استقامت
 بخاهد شاید از اینجا هم چیزی نوشته شدم سابق بر این دو لیست روپی
 می گرفتند شخص را داخل مینمودند حال از آن تر شده یکصد و پنجاه
 روپی میگیرند یکی از دوستان واقعی میل کرده از روی قنوت آن

و چرا (در حقیقت ضرر را) متحمل شود مرارده سیر دهد و خودش
 رفته است نام او را اینجا نوشته بودم از درد داخل شد از دیدن
 نام خود متغیر گردید فرمود نامی از این مکنام مبر لنداگت نمود
 شکاشتم و التلام

پیش از اینها در مغرضی کتبی در باب فری مسن نوشته بطبع
 رسانیده بود و اشکال عجیب و غریب (دیو و عفریت و جن) کشیده
 مذکور داشته بود که در اینجا این اشکال را بنظر شخص جلوه میدهند
 و برخی محلات بهم ماقه انتشار داده بود اصلا این مطالب
 حقیقی ندارد و بعضی که گویند رفتن در اینجا موجب بیدینی و لائیک
 است از روی بصیرت ننگه اند مردمانی که فری مسن رفته اند
 می پسندم بروع و زهد و دیانت و امانتشان افزوده جز طریق محبت
 و مودت بهی نوع خود رفتار ندارند و احدی را نیب از آنند وزیر و

دشگیری مینمایند از برای این تشکیل سی و سه (۳۳) درجه است
 تانه (۹) درجه آن در بمبئی برقرار است زیاده از این در لندن و پاریس
 ترتیب داده شده که در بمبئی میسر نبوده و اسبابش ناموجود هر درجه را تا
 است مخصوص درجه اول را (انتر داپرینتیس) نامند
 یعنی دخول شاگرد بر استاد درجه دوم را (فلو گیراف) گویند
 یعنی رفقای همزمند درجه سیم را (مستتر مین) خوانند
 یعنی معمار یا مهندس و این هر سه درجه را لاج مینمایند و شش درجه
 دیگر را چپتر مینخوانند و قبری مین که نام تمام این اداره است
 معینش مهندس یا معمار آزاد است و بنامی این کار در زمان بنا
 پلت المقدس شده و آنچه معلوم میشود معمار پلت المقدس هم این خانه
 را برای همین مقصودی که حالادارند بنا نهاده بوده در پین تحریر یعنی
 نگارش تا اینجا که رسید خبرهای موحشانه از شیراز آمد یعنی سرایت



مرض و بارادران سرزمین و نواحی آن بلکه در بسیاری از ایران نوشته اند
 در شیراز از قرار مرقوم در عرض پانزده روز قرب دوازده هزار
 یا بیشتر با اختلاف نوشتهجات از مردم تلف شده اند از کسان من هم تبلی
 شده در گذشته اند از جمله مادرم بوده انالله وانا الیه راجعون امید
 دارم بشما و کسان شما آسبی نرسیده باشد و اقامتید انم بر شما چه
 گذشته خداوند رؤف و رحیم فرماید دیگر من هم حوائی ارم که خیر بودیم
 کتاب اشکال المیزان و غیره را که بطبع رسانیده ام بعضی از زحمات حل و نقل آنرا
 بدوست این صدیق شت خدا بنده اشرافی که سابقاً نامش ده شده و اکنون
 مینمایم و پاره از زحمات دیگرم را بجناب مستطاب مقتدی الطیب و مفر الانشا
 آقا محمد تقی صاحب تاجرافشار ادام الله تعالی که حضرتش مجمع رجال است و
 و مرجع ارباب حال باینده اش مرحمتی بجال محول میکنم برای سرکشی بکار
 لازمه خود بشیر از می آیم عاقبت سرکار چون نام مبارک محمد
 حزره الاقل الاحقر و صحت اعیشی برکتی

کتابخانه خصوصی
غلام حسین - سرود

